



مشروطیت
درسهای ارزنده
برای امروز و فردا

تاریخ، آینه عبرت و گنجینه تجارب است و بر مدار اصول و سنن ثابتی می چرخد که ریشه در اراده جاوید الهی دارد و سعادت فرد و جمع، مرهون شناخت و رعایت دقیق این سنن در حیات فردی و اجتماعی است... با این همه، اما بایستی از فرو افتادن در دام قیاسهای صوری و سطحی (و احیاناً نابجای) تاریخی پرهیز کرد و خصوصاً از خلط میان اوضاع و احوال خاص «گذشته» و «حال» برحذر بود.

آری، می توان (در اصول و سنن) قائل به تکرار تاریخ بود، اما در عین حال، بایستی در حد و رسم این تکرار به دقت اندیشید و ظرافتهای آن را دریافت و از هرنوع مبالغه در این راه پرهیز کرد. بدین منظور بایستی در تحلیل حوادث پیشین، علاوه بر تحقیق جامع و کافی در داده های تاریخی، از توجه لازم به «شرایط و اوضاع» خاص آن دوران غفلت نکرد. فی المثل نباید از نظر دور داشت که اوضاع و شرایط سیاسی، اجتماعی، نظامی، صنعتی و آموزشی کشورمان در عصر مشروطه و قاجار، با آن ایران کنونی، از برخی جهات، تفاوت های بارز و عمده ای دارد که این تفاوتها، کنشها و واکنشهای دوگانه ای را در قبال برخی امور ظاهراً مشابه و یکسان طلب می کند. مع الوصف، به رغم این تفاوتها، می توان موارد شباهت بسیاری بین وضعیت امروز و دیروز کشورمان یافت و بر اساس آن از حوادث تاریخ مشروطیت، درسهای بس ارزنده ای همچون نکات زیر را آموخت و در کنونه و آینده این دیار، بجا و پخته، به کار بست:

۱. لزوم هشیاری در قبال افسونها و تهاجم های رنگارنگ بیگانگان.
 ۲. ضرورت اندیشه در «مبادی» و «غایات» فرمولهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و هنری وارداتی از شرق و غرب جهان و نیز لزوم در نظر گرفتن میزان سازگاری آنها با فطرت و طبیعت ملی و دینی مردم این دیار، و پرهیز از قبول درستی و کورکورانه نسخه درمان های وارداتی.
 ۳. وجوب ایستادگی در برابر تحمیلات و تحکیمات قدرتهای استکباری، و پایمردی بر سر اصول و مبانی فکری و فرهنگی خویش.
 ۴. لزوم اتحاد هر چه بیشتر و مستحکمتر میان جبهه حق و ولایت، و تلاش جهت حل و فصل پخته اختلافات سلیقه ای، و سوق همگان به سوی تعامل فکری و علمی دوستانه.
 ۵. عدم غفلت و تسامح نسبت به خطر عوامل نفوذی استعمار و فرق ضاله.
 ۶. لزوم پیوند بین «نیرو و نشاط جوانان» با «پختگی و تجربه پیران».
 ۷. پرهیز از برخورد های افراطی / تفریطی، و اقدامات کور و ماجراجویانه.
 ۸. تعقیب رویه عقلانی و شرعی «دفع افسد به فاسد» و متقابلاً پرهیز هوشمندانه از افتادن در دام «دفع فاسد به افسد»، که این دومی چیزی جز در آمدن از چاله و غلطیدن در چاه نیست.
 ۹. جلوگیری از افتادن زمام امور و جریانات سیاسی و اجتماعی به دست عناصر خام، ناپخته، احساساتی، عجول، تندرو و ندانم کار - خاصه آنان که بقای موجودیت خویش را در غوغاگری هاو آشوب طلبی های کور می دانند - و تلاش جهت قرار گرفتن زمام و سررشته امور کشور در کف باکفایت رجال پخته، بردبار، دوراندیش، دلسوز و مجرب.
- با این رویکرد، «ایام» در شماره حاضر به مناسبت سالگرد مشروطیت، بار دیگر همچون سالیان گذشته، به بازخوانی این رویداد بزرگ و تاثیرگذار در تاریخ معاصر کشورمان می پردازد منتهی امسال مشروطه را با تاکید ویژه بر اندیشه و شخصیت زعیم بزرگ این جنبش، مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی وامی کاود.

www.ayam@jamejamonline.ir شماره ۳۹
۱۷ مرداد ۱۳۸۷ / ۱۶ صفحه

شاپا: ISSN 1735-3785
کلید عنوان: Ayyām (Tihān)

● وحدت در اصول، تفاوت در روش

۲ / طلیعه

● «آخوند» هرگز راضی به اعدام شیخ نبود

۴ / گفت و گو با نواده آخوند خراسانی

● مرید شیخ، معتمد آخوند

۶ / نقش ها

● مجاهدان دیروز

۸ / عکاس باشی

● سرآمد روزگار

۱۰ / پرسه

● سوز دین خواهی و مردم دوستی...

۱۲ / نهبانخانه

● حوزه نجف و فلسفه تجدد...

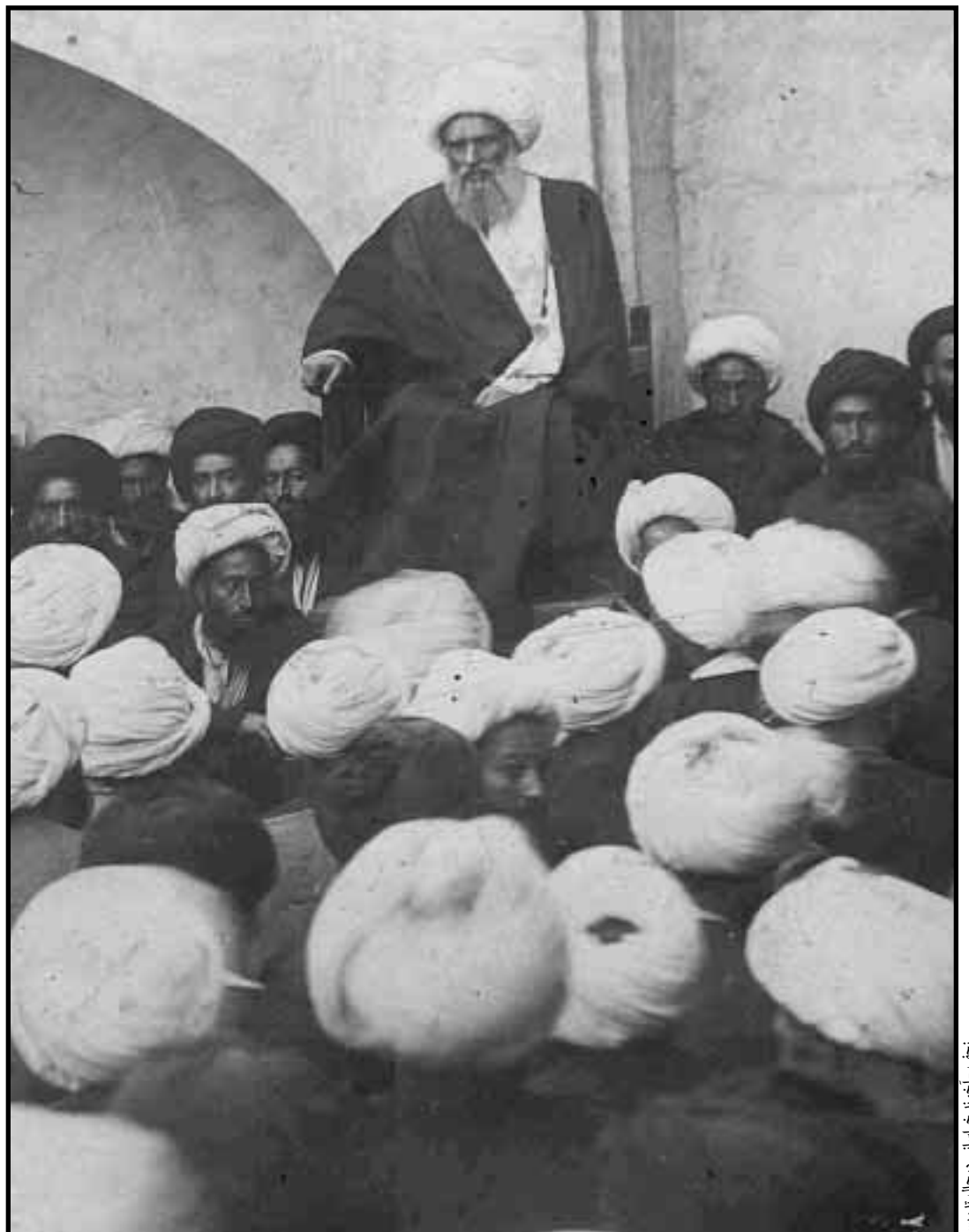
۱۴ / کتابخانه تخصصی

● در گذشت استاد محیط طباطبایی

۱۵ / یادمان

● مدحی می گفت و پولی می گرفت

۱۶ / ایستگاه آخر



نهبان - آخوند خراسانی در حال تدریس



حجت الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (مُنذِر)

اختلاف شخص مرحوم آخوند خراسانی با حاج شیخ فضل الله نوری، در جریان مشروطه، «عمدتاً» (و نه البته «تماماً») بر سر «تشخیص موضوع»، یعنی بر سر شناخت ماهیت حقیقی جناحها و مبدأ و مآل واقعی جریانات مؤثر و دست اندرکار مشروطه بود، و لذا، وقتی که مرحوم آخوند خراسانی به فاصله یک سال و اندی از شهادت حاج شیخ فضل الله، به هويت فکری و اعتقادی تقی زاده پی برد (هر چند بسیار دیر بود) شدیداً و صریحاً به مخالفت با او برخاست و حکم به فساد مسلک سیاسی تقی زاده، و لزوم عزل و انفصال وی از وکالت مجلس داد و چندی بعد نیز - چنانکه معروف است - عزم خویش به آمدن به ایران جهت اصلاح امر مشروطه را اعلام فرمود و به تمهید مقدمات سفر پرداخت که... مع الأسف به نحوی مشکوک در گذشت و به گفته برخی از مطلعین، به دست همان عواملی که طرفداری دروغین از ایشان را تقاب ستیز با امثال شیخ نوری در تهران و صاحب عروه در نجف کرده بودند، به شهادت رسید. و گرنه، چندان اختلاف اساسی و لاینحلی میان آخوند و شهید نوری وجود نداشت (نمی گویم که هیچ اختلافی نبود) و مشروطه مدنظر خراسانی نیز نهایتاً همان مشروطه مشروعه، یعنی اجرای متمم قانون اساسی با قیود و اصلاحات «اسلامی» مندرج در آن، بود. ذیلاً نگاهی داریم به روابط و مناسبات شیخ فضل الله نوری و آخوند خراسانی از پیش از مشروطیت تا شهادت شیخ و حوادث متعاقب آن.

الف) پیش از مشروطه

تاریخ از دوستی شیخ نوری و آخوند با یکدیگر در سالهای پیش از مشروطه خبر می دهد و حکایت از آن دارد که آن دو، از همان زمان میرزای شیرازی، نسبت به هم حسن نظر و ارتباط صمیمی داشته اند. سید محمدعلی شوشتری (از معاصران شیخ فضل الله) می نویسد: «در آغاز پیدایش نهضت آزادی و مشروطیت بین مرحوم شیخ و مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی... به قدری خصوصیت حکمفرما بود که دوستی آن دو بزرگمرد، ایجاد غیبه در دیگران نموده بود»^۱. تأیید کلام شوشتری را می توان در اسناد معتبر تاریخی (نظیر نامه های فرزند صاحب عروه) بازجست: در دوران مشروطه و سالهای پیش از آن، آقا سید احمد طباطبایی (فرزند آیت الله آقا سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه) در تهران می زیست و متناوباً به پدر در نجف نامه نوشته و اوضاع و احوال پایتخت را شرح می داد. این نامه ها، سخن شوشتری را تأیید می کند. نامه سید احمد به پدر، مورخ ۷ شوال ۱۳۲۲ (یعنی حدود یک سال و نیم پیش از طلوع مشروطه) حاکی است که آقا سید علی یزدی (شاگرد میرزای شیرازی، دوست صاحب عروه، و پدر سید ضیاءالدین طباطبایی مشهور) پس از مرگ مرحوم فاضل شریانی (از مراجع بزرگ پس از میرزا)، به اشاره شیخ فضل الله نوری و امام جمعه تهران، از مرجعیت آخوند خراسانی جانبداری می کرده است.

شیخ به علمیت بالای آخوند اعتقاد بسیار داشت. حاج آقا فضائل (از شاگردان فاضل آیت الله خوبی) سالها پیش از این در حضور جناب حاج شیخ کاظم صدیقی خطیب برجسته و صاحب پایتخت به حقیر گفت: وقتی مرحوم آخوند، اثر اصولی مشهور خویش: «کفایه الاصول» را نوشت و به میرزا نشان داد، میرزا آن را در



سیری در روابط و مناسبات آخوند خراسانی و حاج شیخ فضل الله نوری

وحدت در اصول، تفاوت در روش

از راست: آخوند خراسانی و شیخ فضل الله نوری

از کلام خود شیخ در ایام تحسن حضرت عبدالعظیم علیه السلام بر می آید که دامنه نامه نگاری شیخ در پگاه مشروطه برای جلب حمایت علمای بزرگ از قیام عدالتخواهی، اختصاص به نجف و کربلا نداشته و دیگر بلاد را نیز شامل می شده است: «ایها الناس، من... مدخلیت خود را در تأسیس این اساس [= مجلس شورا] بیش از همه کس می دانم، زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین، من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام می توانید این مطلب را جویا شوید...»^۲

ج) پس از تأسیس مجلس شورا

در صبحدم استقرار مشروطیت در ایران، بلکه تا مدتها پس از آن، مراجع مشروطه خواه نجف (و از جمله: آخوند) نسبت به شیخ فضل الله حسن نظر داشته و از تلاشهای اصلاحی وی در تحکیم بنیان «اسلامیت» مشروطه، حمایت می کردند. کسروی می نویسد: «علمای نجف از آن راه دور، چگونگی را در نیافته به حاجی شیخ فضل الله خوش گمانی می نمودند و با او همراهی نشان می دادند»^۳.

سخن کسروی مربوط به دورانی است که اصل دوم متمم قانون اساسی در مجلس مطرح بود و شیخ نوری هنوز تهران را به عزم تحسن در حضرت عبدالعظیم علیه السلام ترک نگفته بود. از نامه محرر شیخ به فرزند وی (آقا ضیاءالدین نوری) در نجف، مورخ ۲۴ ربیع الاول ۱۳۲۵، بر می آید که روابط شیخ با شخص آخوند در آن تاریخ گرم بوده است.^۴ اسناد تاریخی نشان می دهد که آخوند، مدتها پس از این تاریخ نیز، در حفظ حریم شیخ کوشا بوده است. شاهد این امر، توصیه آخوند به آقا شیخ علی مدرس مبنی بر لزوم مدارای مشروطه خواهان با شیخ نوری است:

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض می رساند: مرقومه شریفه جناب عالی واصل، و نوبدبخش از سلامت آن وجود محترم گردید و زهی خوشوقت شدم و دعای خیر نمودم.

گزارشات طهران را به وجه اجمال مرقوم داشته و به دوستان دیگر هم نوشته بودید، استحضاری کامل حاصل نموده ام. بلی، تفرّد جناب حاجی شیخ [فضل الله] در این موقع، بی محل افتاده صدمه برای سلسله علما شد و عوام را جری و متهور کرد؛ اعتبار شخص خودشان را برداشتند. مقداری که مردم طهران بد زبانی در حق ایشان دارند، ضعیف [= چند برابر] آن را از

مجلسی که هويت اعضای آن و نحوه عملکرد آنان، بر او کاملاً روشن نبود، جویا شدند. آخوند، در پاسخ، بر درستی منطق سید، مهر تأیید زده و فرمود: بله، من نیز چون ایشان، از ماهیت و کلای مجلس و نحوه عملکردشان در آینده، کما هو حقه مطلع نیستم. اینکه به امضای بی قید و شرط مصوبات مجلس تن دادم، برای آن است که شخصی چون حاج شیخ فضل الله در مجلس حضور و نظارت دارد و لویح مجلس، با اطلاع و نظر وی تهیه و تصویب می شود. در مجلسی که حاج شیخ فضل الله حضور و نظارت داشته باشد، امکان ندارد که لایحه ای بر خلاف موازین شرع از تصویب بگذرد. آری، من به اطمینان حضور و نظارت حاج شیخ فضل الله بر مصوبات مجلس است که بدون قید و شرط، مصوبات آنی را امضا و تأیید کرده ام... از آن زمان بود که اندک اندک، میان آخوند و سید، در نحوه موضعگیری نسبت به اوضاع و جریانات مشروطه جدایی افتاد و هر یک به حسب تشخیص و سلیقه خاص خویش، برخوردی متفاوت با دیگری را برگزیدند (پایان کلام آقای طاهر شمس).

ب) در جنبش عدالتخانه

سید محمدعلی شوشتری، که عصر شیخ و مشروطه را درک کرده، معتقد است که ورود مرحوم آخوند خراسانی به نهضت عدالتخواهی صدر مشروطه، معلول نامه نگاری شیخ به نجف بوده است: «در باب سوابق خصوصیت و ارتباط شیخ شهید با آخوند خراسانی، نامه هایی که در آغاز پیدایش نهضت آزادی و مشروطیت بین مرحوم شیخ و مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی، چه به واسطه مرحوم آقا ضیاء، کیانوری پسر دوم شیخ مبادله شده و چه نامه های بلاواسطه، روشن و مدلل می سازد که مرحوم آخوند خراسانی به استناد نوشته های شیخ پاد امر مشروطیت نهاد و مقدم در این اساس شد. زیرا در آن تاریخ بین مرحوم شیخ و آخوند به قدری خصوصیت حکمفرما بود که دوستی آن دو بزرگمرد ایجاد غیبه در دیگران نموده بود»^۵. خود آخوند نیز در نامه به محمدعلیشاه (محرّم ۱۳۲۷ ق) تلویحاً به این امر اشاره دارد.^۶

مهدی ملکزاده، در دایره ای وسیعتر به تلاش شیخ برای تحریض مراجع نجف به شرکت در جنبش عدالتخواهی اشاره می کند: «از حسن اتفاق، حاجی شیخ فضل الله که در آن زمان در حوزه روحانی نجف شهرت و اعتبار زیادی داشت در میان مهاجرین [به قم] بود و او هم در سهم خود، روحانیون نجف را به نفع نهضت ملی تشویق می نمود»^۷.

اختیار شیخ فضل الله قرار داد و از او خواست که نظرش را درباره این کتاب بگوید، و شیخ پس از مطالعه، ارزش علمی کفایه را بسیار بالا توصیف کرد. آخوند خراسانی نیز متقابلاً دانش کلان دینی شیخ را ارجی گران می نهاد.

مهدی ملکزاده و محمد علی تهرانی کاتوزیان (از فعالان مشروطه) به شهرت و اعتبار زیاد شیخ نزد علمای نجف تصریح دارند. سخن ملکزاده را در صفحات آتی خواهیم آورد. تهرانی تصریح می کند که: «... مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری... از تمام علمای طهران بدون استثنا آلم بود و مخصوصاً مورد توجه علمای نجف بلکه در معلومات با آنان همسری داشت»^۸.

داستان جالب زیر که از مرحوم آیت الله بروجردی نقل شده، نشانگر اعتقاد ویژه آخوند خراسانی به مقام فقاقت شیخ فضل الله است. مرحوم آیت الله حاج شیخ جلال طاهر شمس گلپایگانی (عضو اسبق شورای مدیریت حوزه علمیه قم) نقل می کردند: آیت الله بروجردی، برای تلخیص و تهذیب کتاب وسائل الشیعه با جمعی از فضلاء وقت حوزه (همچون آقایان حاج شیخ علی پناه اشتهدادی و ثابته همدانی و...) جلسات بحث و مذاکره داشتند و حقیر نیز در آن جلسات حضور می یافتم. مرحوم بروجردی در یکی از آن جلسات، به مناسبتی چنین اظهار داشتند:

در صدر مشروطه، زمانی که علما بر ضد مظالم دستگاه استبداد با پا خاسته بودند، مرحومان سید محمد کاظم یزدی مشهور به صاحب عروه و آخوند خراسانی، در حمایت از قیام، با هم اشتراک نظر و همکاری داشتند و اعلامیه ها به امضای هر دو بود. زمانی که مجلس شورا در تهران گشایش یافت، مشروطه خواهان استفتایی را در باب مشروعیت مجلس شورا و لزوم حمایت از آن، نزد آخوند بردند و ایشان، در ذیل نوشته مزبور، مشروع بودن مجلس و مصوبات آن را امضا کرده و طبق خواست آنان، حکم به لزوم موافقت با مجلس داد. اما وقتی که همان نوشته را به محضر مرحوم سید صاحب عروه بردند ایشان از تأیید و امضا خودداری نموده و فرمود: چیزی را که ماهیت و موضوعش برای من، مجهول بوده و نمی دانم عملکرد آینده اش چگونه خواهد بود، امضای نمی کنم...^۹

جمعی از آقایان، که ایراد سید بر امضا و تأیید «دریست» عملکرد «نامعلوم» اعضای مجلس را، منطقیاً درست و وارد می دیدند، منطق سید در استیحاخ [امتناع] از امضای «مطلق» مجلس را در محضر آخوند مطرح ساختند و راز تأیید «بی پروای» آخوند را از



گفت و گو: محمدصادق ابوالحسنی

حجت الاسلام و المسلمین حاج میرزا عبدالرضا کفایی، استاد محترم حوزه علمیه قم، نواده مرحوم آیت الله آخوند خراسانی (پیشوای مشروطیت) هستند که به حکم «اهل البیت ادری بما فی البیت»، اطلاعات ناب و دست اولی از زندگی و سوانح نیای بزرگ خویش دارند. ایشان در گفتگویی بلند راجع به شخصیت، خدمات و مبارزات آخوند خراسانی، توضیحات روشنگری پیرامون حوادث عصر مشروطیت، بویژه روابط و مناسبات آخوند با آیت الله شیخ فضل الله نوری، داده اند که گزیده آن را در زیر می خوانید:

جناب کفایی، مرحوم شیخ فضل الله در لوایح ایام تحصن در حضرت عبدالعظیم (ع) سخنی دارد که معلوم می شود وی در پگاه مشروطه با علمای نجف مکاتبه داشته و نظر علمای بزرگ آنجا (از جمله آخوند خراسانی) را به حمایت از قیام عدالتخواهی جلب کرده است. عبارت شیخ چنین است: «ایها الناس، من... مدخلیت خود را در تأسیس این اساس [مجلس شورا] بیش از همه کس می دانم. زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین، من همراه کردم. از خود آن آقایان عظام می توانید این مطلب را جویا شوید...»^۱

در این باره توضیحی اگر دارید بفرمایید. سابقه آشنایی بین مرحومان آخوند و حاج شیخ فضل الله نوری اعلی الله مقامهما ظاهراً به دوران حضور آن دو در درس میرزای شیرازی در نجف اشرف برمی گردد. منتها زمانی که میرزا به سامرا هجرت و در آنجا ماندگار شد، شیخ همراه او به سامرا رفت ولی آخوند، در عین حفظ صمیمیت بسپارش با میرزا، در نجف ماند و مستقلاً به پرورش طلاب و فضلا پرداخت. سالها بعد، شیخ به تهران آمد، میرزا فوت کرد و آخوند در نجف کار تدریس و افتا را ادامه داد... تا آنکه چندی پیش از طلوع مشروطیت، توجه علما و مراجع بزرگ نجف به مسائل و مشکلات سیاسی - اجتماعی ایران معطوف گردید.

از مرحوم والد (آیت الله میرزا احمد کفایی) شنیدم که می گفت: بعد از این که نامه های زیادی از مردم ایران (در شکایت از حکام مستبد قاجار) به مراجع نجف رسید، مرحومان آخوند، شیخ حسن مامقانی، فاضل شریبانی و حاجی میرزا حسین تهرانی برای بررسی اوضاع و چاره جویی و اقدام در باره مشکلات، جلسات ۴ نفره ای را تشکیل دادند که سری بود و فرزندان و اصحاب ایشان حق شرکت در جلسات را نداشتند. جلسات سیار، و متناوباً در منزل یکی از آنان برگزار می شد. با فوت شریبانی (۱۳۲۲ ق) و مامقانی (۱۳۲۳) جلسات مزبور طبعاً بهم خورد. تا این که اعتراض به حکومت استبدادی در ایران تشدید شد و طومار شکایات ارسالی مردم به نجف فزونی گرفت. داخل پراتر عرض کنم: از حاج ملا هاشم خراسانی (صاحب منتخب التواریخ) نقل شده که می گفت: من خود چند ماه قبل از تأسیس مشروطیت، در بجنوبه درگیرها جهت استفسار از نظر علمای نجف در باره اوضاع، به نجف رفتم و ۶ ماه در آنجا ماندم. در این مدت، ۱۰ هزار طومار شکایت به محضر آخوند رسید (پایان کلام حاج ملا هاشم) و قاعدتاً قبل از آن هم طومارهایی به دست ایشان رسیده بوده است. پدرم (مرحوم کفایی) می افزود: با وجود تواتر شکایات، و مذاکرات مکرر بین علمای نجف برای تصمیم گیری پیرامون مسائل ایران،



روابط و مناسبات آیت الله خراسانی و شیخ فضل الله نوری در گفتگو با نواده آخوند

«آخوند» هرگز راضی به اعدام «شیخ» نبود

کنترل قدرت به نام مجلس شورا بود که منتخب از معتمدین مردم بوده، تصمیمات حکومتی را کنترل کند و دولت صرفاً مجری طرحها و لویحی باشد که به تصویب اکثریت اعضای این مجلس می رسد. در واقع، به واسطه آنها، دولت تحت کنترل مردم قرار گیرد. منتها همان طور که مسبقاً به پیشنهاد مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری (که با مرحوم آخوند هم در این باره مکاتبه کردند و آخوند نظر حاج شیخ فضل الله را تأیید کردند) ماده ای به عنوان اصل دوم در متمم قانون اساسی مشروطیت گنجانده شد که در هر دوره مجلس (به تأیید مراجع تقلید وقت) پنج تن یا بیشتر فقیه طراز اول به عنوان ناظر و حاکم بر مصوبات مجلس شورای ملی تعیین شوند و در مورد انطباق مصوبات مجلس با احکام مذهب جعفری نظر دهند و نظرشان هم بر رأی اکثریت مجلس حاکم باشد و خود مرحوم آخوند هم برای اولین بار (در زمان مجلس دوم) ۵ نفر را تعیین کردند که عبارت بودند از: مرحومان حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی، سید حسن مدرس، امام جمعه خوبی، شیخ هادی بیرجندی و... که از آنها تنها مدرس و امام جمعه خوبی در جلسات مجلس حضور یافتند. مع الوصف در دوره بعد مجلس که دوره سوم قانونگذاری باشد مرحوم آخوند رحلت کرده بودند و دیگر چند فقیه به عنوان ناظر تعیین نشد و لذا مرحوم مدرس از دوره های بعد به عنوان وکیل مردم تهران به مجلس رفت.

روابط و مناسبات مرحوم آخوند با مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی «صاحب عروه»، که دیدگاه وی نسبت به مشروطه با آخوند تفاوت داشت، چگونه بود؟

به رغم تفاوتی که میان دیدگاه آخوند و مرحوم سید در مسئله مشروطه بوده، برخورد ایشان نسبت به سید و وابستگان ایشان، همیشه همراه با تکریم و رعایت حریم مرحوم سید بوده است. در این باره وقایع زیادی هم نقل می کنند. من خود از مرحوم پدرم شنیدم: هرگاه که آن دو در راه همدیگر را می دیدند به گرمی تمام با هم احوالپرسی می کردند. آنها به منزل یکدیگر رفت و آمد داشته و در مناسبتهایی که پیش می آمد از هم تقدیم می کردند.

نظارت فقها بر مصوبات مجلس (اصل دوم متمم قانون اساسی) نیز تلگراف آخوند توسط شیخ به مجلس شورا را داریم که از اصل مزبور حمایت می کند و کسروی در تاریخ مشروطه خود، متن آن را آورده است. آقای آخوند و همفکرانشان مثل حاج میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی در پی تغییر وضع موجود و ایجاد کنترلی برای استبداد و خودکامگی حکام قاجار بودند که یک خان قاجار مثل ظل السلطان نتواند بر جان و مال و ناموس مردم سلطه بی چون و چرا داشته باشد. خواسته آنان ایجاد مرکز

مرحوم آخوند و دیگران اقدامی جدی به عمل نیاوردند، تا این که حاج شیخ فضل الله به آخوند نامه نوشتند و اظهار داشتند که: بسیاری از مردم ایران، مقلد شمایند و در این قیام تا شما اقدامی نکنید مساله به سامان نخواهد رسید. برای پیشرفت کار، نیاز به حکم و مساعدت شماست. بعد از نامه شیخ، مرحوم آخوند و حاجی میرزا حسین تهرانی و سایر اعلامی که در نجف قضا را تعقیب می کردند، به طور جدی در این قضیه اقدام کردند و قیام عدالتخواهی پیروز شد... در ماجرای پیشنهاد شیخ فضل الله مبنی بر

رنگ باختن آرمانها در صبحدم تجدید مشروطه

دکتر منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، درباره رنگ باختن آرمان های اصیل ملت مسلمان ایران در صبحدم تجدید مشروطه، سخنی در خور تأمل دارند:

رنگ باختن آرمان ها... از همان فردای افتتاح مجلس [دوم پس از فتح تهران و تجدید مشروطیت] آغاز گشت. آنان که بایستشان مرهم باشند، خود خار شدند و بر دل و دیده نشستند. شیخ مهدی [شریف کاشانی، از پیشگامان مشروطه] می نویسد: «سبحان الله! ما و کلا انتخاب کردیم که در مجلس شورا، حقوق مغضوبه دیرینه ما را از دست ظالمین بجرم بازستانند، و هیچ وقت احتمال نمی دادیم که وکیل ما بتواند حقوق حقه ما را به ظالمان ببخشد. حال، چه باید کرد؟ این خاکی است که خود بر سر خود ریخته ایم...»

آنچه بیش از همه ملت را به تنگنا و مذلت افکند، اختلافات گروهی بود. این اختلافات، خاصه آنگاه بالا گرفت که «تقی زاده» به تهران ورود و بر کرسی نمایندگی مجلس تکیه زد. تندروها آغاز، و مناقشات بالا گرفت. فاتحین به جان یکدیگر افتادند، گویی که ایلغاربان به غنیمت دست یازیده نخست جنجال شبنامه ها و اعلانات و پس از آن ترور شخصیتها. بیشترین حملات متوجه روحانیت بود؛ روحانیتی که خود مبدع... و معین انقلاب بود، اکنون می بایست از صحنه سیاسی به دور افتد. آن گروه که شهادت شیخ فضل الله را موجب آمده و از نیروی بیش از پیش بر تخریب خود افزوده بودند نتیجه اعمال... خویش را در شهادت ثقه الاسلام باز یافتند. در آن ورطه روحانیت، مخمل کج رویها بود. از نیروی می بایستی مورد حمله قرار گیرد، در مظان شک و شبهه افتد، موج افترا بر او باریدن گیرد؛ و چون تمامی اینها سودمند نیفتاد، به شهادت رسد. نخستین حملات روشنفکران و فرنگی مآبان که متوجه گروه قلیلی از روحانیت بود، رفته رفته بالا گرفت. اینک با طرح شعار استبعاد دین از سیاست، تمامی روحانیون و در صدر ایشان دو معین و مبدع انقلاب - مرحوم آیت الله طباطبایی... و مرحوم آیت الله شهید عبدالله بهبهانی... - هدف تیر ملامت شبنامه نویسان قرار گرفتند... انبوه های از اعلانات، لایق قطع سبیل تهمت و افترا را دامن می زد. روحانیت می بایست در مظان اتهام واقع و از این رهگذر، نفوذ سیاسی - اجتماعی ایشان کاستی گیرد. لاجرم سودمندترین راه - به زعم خصمان - ایجاد شک در باب رعایت موازین و اخلاق شریعت مطهره نبی اکرم بود از جانب روحانیت. دامنه تهمتها از رشوه ستانی تا می خوارگی در نوسان بود. کذبین، به ناروا، هر آنچه را در خور خویش می یافتند به علما منتسب می ساختند... هدف، جدایی دین بود از سیاست؛ از نیروی پهنه ای را می طلبید بس گسترده تر از درگیری با چند روحانی نما، و عمقی بس ژرفتر از آن: حمله به کل روحانیت، و در صدر ایشان، علمای اعلام.

واقعات اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی شریف کاشانی، مقدمه جلد اول

سرکه ریختیم، شراب شد!

مهرداد صفا



مهرداد صفا

ایشان با مشروطه مخالف بودند و علیه آن در مسجد گوهرشاد سخن می‌گفتند. از مرحوم سید محمدکاظم یزدی، صاحب عروه الوثقی، که از علمای مخالف مشروطه بود، به خوبی یاد می‌کردند. وی می‌گفت: اگر مرحوم سید محمدکاظم یزدی نبود، حالا اسمی از اسلام نبود.

البته بعدها مشخص شد که هدف مشروطه خواهان چه بوده است؟ از این روی بسیاری از علمای طرفدار مشروطه وقتی نیرنگها را فهمیدند، با مشروطه مخالفت کردند و از طرفداریهای خود پشیمان شدند. پس از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس، نامه‌ای سری از طرف مرحوم آخوند خراسانی، حامی مهم مشروطیت، به مشهد رسید. آن نامه حدود ۶ ماه در راه بوده تا به دست علمای مشهد رسید. بود. من آن نامه را دیده‌ام. اکنون اگر آن نامه موجود باشد، جزء مأخذ مهم سیاسی است. آخوند در آن نامه نوشته بودند: هدف ما از مشروطیت، برقراری عدالت و ترویج اسلام بود. نه این که مالیتهای سنگینی برای مردم وضع کنند و... بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که با مشروطیت مبارزه کند.

پس از این که نامه آخوند به مشهد رسید، برخی از علمای مشهور مشهد از ایشان خواسته بودند: منبر بروید و نامه آخوند را برای مردم بخوانید! مرحوم ایوبی به شوخی گفتند: «آن وقت که حضرات منبری تلگرافهای علما را می‌خواندند و جایزه می‌گرفتند، که ما نبودیم! اکنون که این نامه را هر کس بالای منبر بخواند زنده از منبر پایین نمی‌آید و موافقین مشروطیت قطعه قطعه‌اش می‌کنند، از ما برای منبر دعوت می‌شود. در عین حال، من منبر می‌روم و نامه را هم می‌خوانم، اما به شرط این که شما حضرات علما بیاید پای منبر بنشینید.» اما علما نیامدند و این شرط، تحقق پیدا نکرد. از این روی نامه مرحوم آخوند خراسانی هم هیچ گاه در مجامع عمومی خوانده نشد.

پاورقی‌ها:

۱. اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی زاده، صص ۲۱۲، ۲۰۸.
۲. روزنامه حیل المتین، ش ۱۵ (۲۸ رمضان ۱۳۲۸ ق)، اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی زاده، صص ۲۱۲، ۲۰۸.
- برای نامه‌های دیگر شیخ عبدالله مازندرانی ر.ک. اسنادی در باره‌جوم انگلیس و روس به ایران، گردآوری محمد ترکمان، صص ۱۲۷، ۱۲۵؛ مجله راهنمای کتاب، سال ۱۲ (ش ۵ و ۶ مرداد، شهریور ۱۳۴۸)، ص ۳۱۳.
۳. واقعات اتفاقیه در روزگار، محمد مهدی شریف کاشانی، مقدمه جلد اول.
۴. سیره صالحان، ابوالفضل شکوری، ص ۱۳۸.
۵. دیوان طرب، مقدمه جلال همایی، ص ۱۲۶.
۶. میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، ۶۵۸-۶۵۷/۱.
۷. تاریخ مشروطیت به روایت اسناد، ابراهیم صفایی، صص ۵۲۰، ۵۲۱.
۸. مجله حوزه، ش ۴۱ (آذر دی ۱۳۶۹)، صص ۲۷، ۲۸.

نارضایی و ندامت رجال مشروطیت از روند این جنبش، یکی از موضوعات مهم و عبرت‌انگیز در تاریخ معاصر است که بررسی موجبات آن، به فرصتی گسترده نیاز دارد. تاریخ مشروطه، نارضایی و افسردگی و احیاناً پشیمانی بسیاری از سران و فعالان آن جنبش را نسبت به اوضاع و احوالی که پس از تجدید مشروطیت بر کشور حاکم شد، ضبط کرده است. در این زمینه می‌توان از علما و مراجع مشروطه خواه ایران و عراق (نظیر آخوند خراسانی و سید محمد طباطبایی) یاد کرد. همچنین بایستی از ادیب الممالک فراهانی (شاعر مشهور و مدیر روزنامه «مجلس»)، اشرف الدین گیلانی (مدیر «نسیم شمال»)، دهخدا، رضا زاده شفق، و حتی سردار و سالار ملی (ستارخان و باقرخان) نام برد که هر یک به شکلی، نارضایی‌شان از روند مشروطه را ابراز داشته‌اند.

چکامه‌های ادیب الممالک با ترجیع بند: «دیده در خون جگر زد غوطه / باد لعنت به چنین مشروطه!» و نیز: «لعنت الله علی المشروطه / رحمت الله علی الاستبداد» در دیوان او مضبوط است. چنانکه اشرف الدین گیلانی نیز به رغم خوش بینی اولیه نسبت به مشروطه، سالها بعد خسته و رنجور، در دیوانش نوشت: یک مدتی استبداد، از ظلم عذابم کرد / مشروطه چو پیدا شد از غصه کبابم کرد / آن قحطی و این غصه، خوب خانه خرابم کرد...!

درباره نارضایی و شکایت مراجع مشروطه خواه نجف از انحراف در مسیر مشروطیت، روشنترین دلیل، نامه پر سوز و گدازی است که مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی در رمضان ۱۳۲۸ به بادامچی (همرزم مرحوم خیابانی) نوشته و در آن، بالحنی بسیار تند، به دسایس و مطامع ضد اسلامی و ضد ملی جناح تقی‌زاده اعتراض کرده و حتی خطرشان را در کشور، با خطر قشون روس (که آن روزها تیریز و قزوين را اشغال کرده بود) برابر می‌نهد!

مازندرانی کلام خود را با این جملات بسیار تلخ به پایان می‌برد: «اجمالاً بدانید حقیقت عساکر کاری روس وانگلیس، این گونه مردمند، و الا از عساکر قزوين و تیریز، اگر اینها در کار نبودند، خوفی نداشتیم و یقیناً تا حال نمانده و زودتر از اینها رفته بودند. آنها هم به امید این دسته کارکنان داخلی مانده‌اند.»

اگر خبر از وضع معاشها و استخدام مستخدمین، و تلف مالی ملت در چه مصارف، و عدم صرف آن در تشکیل قشون نظامی که برای چه غرض و چه مقصد بوده؟ داشته باشید، باید عوض اشک، خون گریه کنید که این همه زحمات را برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی، به واسطه همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم. کشف الله تعالی هذه الغمة عن المله...»

سرکه انداختیم، شراب شد!

«سرکه انداختیم، شراب شد»، تعبیری است که تاریخ کرارا از زبان عالمان مشروطه خواه چون: آخوند خراسانی، حاج آقا نورالله اصفهانی، سید عبدالحسین لاری و سید محمد طباطبایی نقل کرده است که شرح آن فرصتی دیگر می‌طلبد و در این زمینه، تنها به یک داستان اکتفا می‌کنیم:

آقای محمد واعظ زاده خراسانی، از قول پدرشان (شیخ مهدی واعظ خراسانی، خطیب بزرگ مشهد در عصر مشروطه) ماجرای جالبی را از مبارزه آخوند (پس از قتل شیخ فضل الله) با جناح تندرو مشروطه نقل می‌کند که در آن اشاره‌ای نیز به درایت و روشن بینی سید شده است. واعظ زاده با اشاره به پدر خویش (شیخ مهدی واعظ) می‌نویسد:

عملی سازند، و بعداً عذر خواهی کنند که تلگراف دیر رسیده است!

مطلب فوق، شایسته تحقیق و تأمل پژوهندگان تاریخ مشروطه و اسرار پشت پرده آن است.

مشهور است که مرحوم آخوند در نظر داشته برای اصلاح مشروطیت به ایران بیاید ولی ایشان را در آستانه حرکت، مسموم کرده‌اند؟ نظر حضرت عالی در این زمینه چیست؟

بله. فوت مرحوم آخوند (که درست در آستانه عزیمت ایشان همراه علما به سوی ایران، جهت انجام برخی اصلاحات، رخ داد) مشکوک بوده است. مرحوم شیخ محمد رشتی، فرزند مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی (که از شاگردان و خواص مرحوم آخوند بود) می‌گفتند: وقتی دولت ایران احساس کرد که آخوند با عزم جزم (بظاهر برای دفاع از ثغور ایران در برابر تجاوز روسها، ولی در باطن برای جلوگیری از فساد اعمال دولتمردان و بازگرداندن حکومت مشروطه به نظام مذهبی) راهی ایران است، به وسیله ایدای مرموز، آخوند را مسموم کردند.

”

اولین تلگرافی که مرحوم آخوند پس از فتح تهران و تجدید مشروطه به دولت ایران زده و اولین اقدامی که کرده ارسال تلگراف برای حفظ حریم و جان حاج شیخ فضل الله بوده است

“

همچنین از مرحوم شیخ عبدالحسین نقل کردند که می‌گفت: «قرار بود صبح سه شنبه ۲۰ ذی‌حجه ۱۳۲۹ آقای آخوند با اصحابشان به مسجد سهله کوفه رفته، شب چهارشنبه در آنجا بیتوته و توسل به حضرت ولی عصر (عج) پیدا کنند. سپس روز چهارشنبه به کاظمین بروند و علمای عراق هم از کربلا و سامرا در آنجا به ایشان ملحق شوند و همگروه به سمت ایران حرکت کنند. می‌گفت: شب سه شنبه آخوند آخرین درسش را در مسجد طوسی به پایان رساند و عازم منزل شد. من پشت سر ایشان حرکت می‌کردم. بین راه پیرزنی جلو آمده سلام کرد و گفت: آقا، مرضی داریم، خواهش می‌کنم بر این جام آب، دعایی بخوانید تا به مرضی بدھیم شفا یابد. آخوند جام آب را گرفته دعایی بر آن خواندند و به زن دادند. وی مجدداً گفت: لطفاً برای تأثیر بیشتر، کمی از آبش نیز صرف بفرمایید و مرحوم آخوند جرعه‌ای از آن را نوشید و جام را به زن برگرداند.»

این مشاهدات مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی در شب تصمیم آخوند به حرکت بود. آنگاه در بین الطلوعین همان شب مرحوم آخوند بعد از ادای فریضه صبح در حالی که مشغول به اذکار تعقیب بعد از نماز صبح بود احساس درد شدیدی در دل کرد، و با این که اواخر پاییز و نزدیک زمستان بوده عرق شدیدی در بدن ایشان می‌نشید که منجر به مرگشان می‌شود (فوت آخوند شب ۲۰ آذر سال ۱۳۹۰ رخ داده است).

پانویس‌ها:

۱. رسال، اعلامیه‌ها... ترکمان، صص ۲۴۵، ۲. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۱۳۷۱/۶، ۱۳۷۰، ۳. مرگی در نوره زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه عبدالحسین مجید کفایی، صص ۳۹۶، ۴. مؤید این مطلب، سخن عین السلطنه است که در بخش خاطرات ۱۹ رجب ۱۳۲۲ از محمدحسین میرزا نقل می‌کند: «تلگرافی از عتبات آمده که شیخ را محترماً روانه عتبات کنید. حالا متخیر مانده‌اند چه جواب بدهند. پسر بزرگ شیخ [آقا ضیاءالدین] آنجاست، باطنا هم از این کار پشیمان شده‌اند» (روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲۷/۴/۱۳۲۸).

در دوران مشروطه هم همین گونه بود؟

بله، روابط آنان تا آخر همین طور باقی ماند. مرحوم آخوند تصریح می‌کرد که «اختلاف من با آقای طباطبایی در وجوب و حرمت مشروطه، مثل اختلاف نظر دو فقیه در طهارت و نجاست غساله است. همان طور که اختلاف فقها در این مسائل، موجب اختلافشان در سایر مسائل نمی‌تواند باشد، در قضیه مشروطه هم هیچ نوع اختلافی جز در فتوا بین من و ایشان وجود ندارد و راضی نیستم که هیچیک از اصحابم نسبت به ایشان و یا وابستگان کوچکترین هتک حرمتی بکنند». این مطلب را از چند طریق معتبر شنیده‌ام: مرحوم شیخ محمد رشتی از قول پدرش، مرحوم سید عبدالله شیرازی از قول آقا ضیاء عراقی، مرحوم سید مرتضی فیروز آبادی از قول پدرش سید محمد و...

ملکزاده در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ضمن شرح محاکمه و اعدام شیخ فضل الله، از زبان شیخ ابراهیم زنجانی (دادستان محکمه مزبور) ادعا می‌کند که آخوند حکم به اعدام شیخ داده است. و این در حالی است که آقای عبدالحسین کفایی، به نقل از پدر شما (مرحوم حاج میرزا احمد کفایی، سومین فرزند آخوند خراسانی) آورده است: «وقتی... مرحوم... شیخ فضل الله نوری را... به دار آویختند، چون این خبر به آخوند... رسید بسیار متأثر و متألم گردید به نحوی که گریه کرد و مجلس فاتحه‌ای در منزل خود برای او ترتیب داد.» نظر شما چیست؟

بله، صحیح است. پدرم می‌فرمود: بعد از آنکه دولت موقت مشروطه یعنی فاتحان تهران، خبر پیروزی را به آخوند خراسانی دادند، اولین اقدامی که ایشان کرد تلگراف به همین دولت موقت برای حفظ حریم و جان حاج شیخ فضل الله نوری بود.

یعنی برای خصوصاً حاج شیخ فضل الله نوری؟

بله، خصوصاً حاج شیخ فضل الله! این را، از خود مرحوم والد مستقیماً نقل می‌کنم. اولین تلگرافی که مرحوم آخوند پس از فتح تهران و تجدید مشروطه، به دولت ایران زده و اولین اقدامی که کرده، ارسال تلگراف برای حفظ حریم و جان حاج شیخ فضل الله بوده است. مطلب دیگری که، باز از مرحوم والد نقل می‌کنم، این است که: مرحوم آخوند خراسانی از درس می‌آمدند. در خلال مسیر، خبر اعدام شیخ را به ایشان دادند. پدرم می‌فرمود: برای اولین و آخرین بار ما چنین عکس‌العملی را در مرحوم آخوند دیدیم. مردی با آن شجاعت و استقامت، بر اثر شنیدن این خبر از شدت ضعف همانجا وسط کوچه به زمین خورد، چندانکه زیر بغلش را گرفتند و از جا بلند کردند. ایشان تأکید می‌کرد که: در هیچ مورد دیگری، حتی در قضیه اشغال شمال ایران توسط قشون تزاری، چنین عکس‌العمل شدیدی از آخوند دیده نشد!

ضمناً سالها پیش، از برادرم دکتر حمید کفایی که اینک در خارج از ایران زندگی می‌کند، شنیدم از کتابی که متأسفانه الآن خصوصیات آن را به خاطر ندارم نقل می‌کرد: یکی از محققین تاریخ آن زمان، مساله مربوط به اواخر دهه ۳۰ است. از یک دستنویس (بالغ بر حدود ۲۰۰ صفحه) سخن گفته بود، که با خط خیلی ابتدایی نوشته شده و نویسنده آن سواد خیلی زیادی هم نداشته است. نویسنده دستنویس، که خادم یکی از رجال مشروطه بوده، خاطراتی را که در منزل اربابش اتفاق می‌افتاده یادداشت کرده بود. به یاد دارم اخوی از قول آن شخص تاریخ پژوه می‌گفت که خادم مزبور در آن دستنویس نوشته بود: امشب جلسه در منزل ارباب من تشکیل شده و من که از پشت در مذاکراتشان را گوش می‌دادم شنیدم صحبت راجع به تلگرافی است که آخوند خراسانی برای حفظ جان شیخ فضل الله از نجف به تهران زده است. صحبت این بود که، با تصمیمی که برای اعدام شیخ گرفته‌ایم، نسبت به تلگراف آخوند و جواب به ایشان چه باید بکنیم؟ و بالأخره تصمیم نهایی‌شان این شد که تلگراف آخوند را پنهان کرده و تصمیم خویش به اعدام شیخ را



زعیم نهضت

آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۳۲۹-۱۲۵۵ق) فقیه اصولی و مرجع تقلید شیعه و رهبر سیاسی عصر مشروطیت کوچکترین پسر ملاحسین واعظ هراتی بود. ملاحسین در مشهد ساکن بود و محمد کاظم در همانجا زاده شد و علوم مقدماتی را فرا گرفت و ازدواج کرد. در ۱۲۷۷ ق مشهد را به سوی سبزوار ترک گفت. در آنجا چند ماهی نزد حاج ملا هادی سبزواری فلسفه خواند. سپس به تهران رفت و نزد ابوالحسن جلوه به تحصیل فلسفه ادامه داد. سال ۱۲۷۹ ق راهی نجف شد و تا زمان درگذشت شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱ق) یعنی مدت ۲ سال و چند ماه از درس فقه و اصول او استفاده کرد. پس از وفات شیخ مرتضی انصاری در محضر میرزا محمد حسن شیرازی به تعلیم فقه و اصول پرداخت. میرزای شیرازی آخوند را به فضل می ستود و طلاب را به استفاده از درس او تشویق می کرد. پس از درگذشت میرزا حوزه سامرا که میرزا در آن تدریس می کرد، رونق پیشین را از دست داد و همه نظرها بار دیگر به سوی نجف و زعیم آن معطوف شد. شاگردان میرزا به سوی نجف روی آوردند و در مجلس درس خراسانی شرکت کردند. بویژه تعداد شرکت کنندگان در درس اصول او به قدری زیاد بود که تا آن زمان مانند آن شنیده نشده بود. این تعداد را در آخرین دوره درسی اصول آخوند، از ۱۲۰۰ تا ۲۲۰۰ تن گفته اند که بنا بر اقوال گوناگون بیش از ۱۰۰ یا ۴۰۰ تن از ایشان مجتهد مسلم بوده اند.

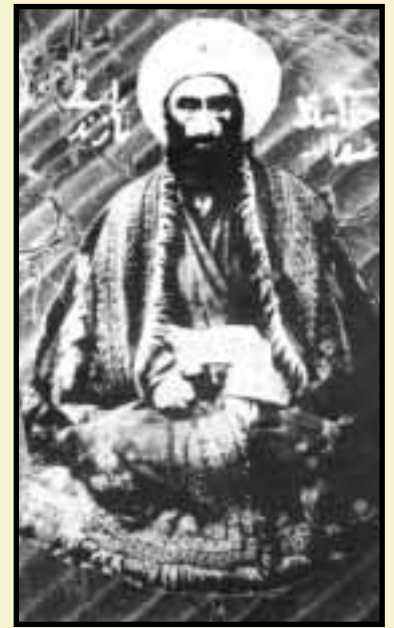


آخوند در عین اشتغال دائم به کارهای علمی و تربیت طلاب و اداره حوزه‌ای که در حال رونق روزافزون بود، رویدادهای سیاسی ایران را نیز با دقت دنبال می کرد. نشانه‌هایی حاکی از ابراز مخالفت وی با اخذ وام توسط مظفرالدین شاه از روسیه تزاری و تلاش‌های او در راه روشن ساختن اذهان مردم نسبت به پیامدهای این گونه اقدامات

وجود دارد. اما شهرت آخوند به عنوان رهبر سیاسی از دوران مشروطیت آغاز شد. آخوند به همراه ۲ تن از مجتهدان بزرگ معاصر خویش، میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی با ارسال نامه‌ها و تلگرام‌ها برای رهبران دینی و سیاسی در داخل کشور و نشر اعلامیه‌های روشنگر در رأس رهبران جنبش قرار گرفت. اسناد وزارت خارجه انگلستان حاکی از آن است که دولت‌های روس و انگلیس در این دوران با یکدیگر توافق کرده بودند که همه تلاش خود را برای دور ساختن علمای دینی از میدان فعالیت سیاسی به کار برند. از این زمان در رسانه‌های گروهی انگلستان مطالبی شدیداً خصمانه بر ضد آخوند انتشار یافت. با رو شدن چهره واقعی مشروطه طلبان بی دین که با نفوذ در نهضت به تدریج زمام امور آن را در دست گرفتند، آخوند از عملکرد سران سیاسی مشروطیت به شدت انتقاد کرد؛ و سرانجام به منظور جلوگیری از کج روی‌ها، تصمیم گرفت به همراه جمعی دیگر از علما به ایران سفر کند. اما ناگهان در نجف درگذشت. مرگ او طبیعی تلقی نشد و این که عمال انگلستان او را مسموم ساخته‌اند، محتمل می نماید. زیرا ۱۴ ماه پیش از آن، شیخ عبدالله مازندرانی به مناسبتی اعلام داشته بود که زندگی او و آخوند از سوی مشروطه خواهان سکولار و عناصر بهائی، آماج تهدید گشته است. مهم ترین اثر آخوند «کفایه الاصول» کتاب درسی طلاب در پایان سطح است که غالباً پایه کار مدرسان خارج اصول می گردد. منبع: دایره المعارف بزرگ اسلامی جلد اول. موسی اسدی

یار همراه

آیت الله شیخ عبدالله مازندرانی فرزند محمدنصیر طبرسی یکی از مراجع و رهبران عصر مشروطیت ایران در سال ۱۲۵۶ ق در شهر بابل پا به عرصه وجود نهاد. وی پس از فراگیری دوره مقدماتی، ایران را برای ادامه تحصیل به قصد عراق ترک گفت و در نجف و کربلا از محضر درس بزرگانی چون میرزا حبیب الله رشتی، شیخ مهدی کاشف الغطاء و حاج شیخ مرتضی انصاری کسب فیض نمود و به درجه اجتهاد نایل گشت. ایشان از شاگردان برجسته میرزا حبیب الله رشتی به شمار می رفت. پس از فوت میرزا حبیب الله بتدریج در زمره مراجع بزرگ تقلید عصر خویش قرار گرفت. در جنبش مشروطیت ایران و مخالفت با رژیم استبدادی، شیخ عبدالله مازندرانی همراه و همگام با آخوند خراسانی و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی با ارسال نامه و تلگرام برای رهبران دینی و سیاسی ایران این جنبش را تأیید و به دفاع از مشروطه خواهان



مرجع روشن ضمیر

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، رئیس حوزه علمیه نجف در سال ۱۲۸۴ ق در یکی از روستاهای لنجان اصفهان به دنیا آمد. پدرش سید محمد بود. سید ابوالحسن مقدمات علوم را در روستای زادگاهش فرا گرفت و در آغاز جوانی به اصفهان رفت و تحصیلات خود را ادامه داد. وی پس از گذراندن سطوح در درس خارج فقه و اصول شرکت نمود. ۱۳ ربیع الاول ۱۳۰۸ ق در بیست و چهار سالگی برای ادامه تحصیلات دینی و حوزوی عازم نجف اشرف شد و از محضر درس استادان بنام حوزه نجف همچون میرزا حبیب الله رشتی، آخوند خراسانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی بهره برد. از میان همه استادان، اصفهانی بیش از همه، یعنی حدود ۱۷ سال از درس آخوند خراسانی استفاده نمود و در شمار نزدیک ترین شاگردان و اصحاب وی در آمد. پس از فوت آخوند خراسانی بعضی از مردم خراسان برای تقلید به او مراجعه کردند ولی پس از وفات آیات نائینی و حائری یزدی در ۱۳۵۵ ق و افاضیه عراقی در

۱۳۶۱ ق بود که مرجعیت تقلید نزد بخش عمده شیعیان در شخص اصفهانی منحصر شد. وی شمار بسیاری از مجتهدان بزرگ و محققان برجسته فقه و اصول همچون حضرات آیات: حکیم، میلانی و شاهرودی را در حوزه نجف تربیت کرد. آیت الله اصفهانی افزون بر اشتغالات علمی، از فعالیت سیاسی نیز به دور نبود و در برهه‌های حساس از تاریخ معاصر به ایفای نقش پرداخته است. از ورود اصفهانی به حوزه نجف چیزی نگذشته بود که جنبش تحریم تنباکو به رهبری میرزای شیرازی در ۱۳۰۹ ق شروع شد و بی شک حضور او در حوزه عراق در اوج برخورد روحانیت شیعه با استعمار و استبداد، برای آقا سید ابوالحسن که در آن وقت مجتهدی بیست و پنج ساله بود، تجربه سیاسی آموزنده‌ای به شمار می رفت. این آگاهی سیاسی، بعدها از رهگذر نزدیکی و محرمیتی که اصفهانی به استادش آخوند خراسانی داشت وسیع تر و عمیق تر شد. برپایه همین پیشینه، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی در ۳ جمادی الاول ۱۳۲۸ ق، اصفهانی را در اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی ۱۳۲۵ ق در شمار یکی از پنج مجتهد طراز اول «مطلع از مقتضیات زمان» برای احراز انطباق مصوبات قانونی مجلس شورای ملی با



احکام فقه شیعه به مجلس معرفی کردند. اما وی در نهایت، طی تلگرافی به تاریخ ۲ ذیحجه ۱۳۲۸ ق به مجلس شورای ملی، از شرکت در این کار عذر خواست.

و آخوند خراسانی طی تلگرافی که به مجلس شورای ملی مخابره نمودند بر ضدیت مسلک تقی زاده با اسلام و قوانین شرع تأکید کرده و از مجلس خواستار اخراج وی و تبعید او از کشور شدند. سال ۱۳۲۹ ق. پس از ورود متجاوزان روسی به شمال ایران، از جمله تبریز و کشتار آزادخواهان و نیز تصرف لیبی توسط مهاجمان ایتالیایی، وی به همراه جمعی از مراجع و علمای شیعه عراق بر ضد اشغالگران روسی و ایتالیایی فتوای جهاد صادر کرد و مسلمانان را به مقابله با آنها فراخواند. آن بزرگوار در اعتراض به اشغال ایران عازم کاظمین شد و در چهارم ذیحجه ۱۳۳۰ ق در نجف اشرف دارفانی را وداع گفت و در مقبره شیخ جعفر شوشتری مدفون گشت.

پی نوشت‌ها:

- ۱- محمد حسن رجبی، علمای مجاهد، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۴۲۴-۴۲۳.
- ۲- موسی حقانی، تهران و تبریز؛ دو کانون پرتلاطم مشروطیت، فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال سوم، ش ۱۰، تابستان ۱۳۷۸، ص ۲۳۶.

ویدا معزی نیا

آیت الله اصفهانی در نهضت استقلال عراق به همراه علمای دیگر، نقش موثری ایفا کرد. در ذیحجه ۱۳۴۰ ق نشست بزرگی در خانه اصفهانی تشکیل شد که به رد صریح قیمومت انگلیس و از میان برداشتن هر گونه قدرت خارجی برای حکومت عراق تأکید داشت. او نسبت به تأسیس مدارس غیردولتی و دایر نمودن انتشارات اسلامی و تقویت موقعیت حوزه علمیه نجف، نیز به توسعه ساخت مساجد، حسینیه‌ها، تربیت علما و خطبا و فرستادن آنها به شهرها و روستاها اقدام کرد. وی در روز ۹ ذی حجه سال ۱۳۶۵ ق در هشتاد و یک سالگی در کاظمین درگذشت. پیکر او را به نجف حمل و در جوار استادش آخوند خراسانی به خاک سپردند. از اصفهانی آثار و تالیفات متعدد و تنوعی به جا مانده است.

منابع:

- ۱- اصفهانی، آقا سید ابوالحسن، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹.
- ۲- محمد حسن رجبی، علمای مجاهد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ۳- اصفهانی، سید ابوالحسن، دایره المعارف تشیع، ج ۲.
- ۴- محمد اصغری نژاد، سید ابوالحسن اصفهانی: شکوه مرجعیت، سازمان تبلیغات اسلامی.

اکبر مشعوف



فرجام غم آلود



ستارخان سردار ملی از شخصیت‌های جذاب و مردمی نهضت مشروطیت است که مقاومت جانانه‌اش در مقابل قوای دولتی از او خاطره‌ای ماندگار در ذهن مردم آذربایجان و تمامی ایرانیان بجا گذاشته است. او که خود را بازوی مراجع نجف شمرده و با حکم آنها پا به صحنه مبارزه نهاد، می‌پنداشت با شکست محمدعلی شاه مشکلات کشور خاتمه یافته و اوضاع به سامان خواهد رسید. پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان، ستارخان همراه باقرخان سالار ملی، بدون اطلاع از تحولات درونی مشروطیت تهران، به سمت پایتخت روانه شدند. استقبال پرشور مردم شهرهای بین راه و مردم تهران حکایت از قدرشناسی مردم ایران نسبت به زحمات آن دو داشت. اما عده‌ای از حضور آنان در تهران راضی نبوده و به نحوی می‌کوشیدند آن دو را منزوی کنند. همراهی دو سردار با علما و مخالفان با افراطگری حزب دموکرات و عناصر وابسته به آن، از همان ابتدا ایشان را در مقابل جریان سکولار مشروطه قرارداد. به همین جهت، خلع سلاح یکجانبه نیروهای آذربایجانی مطرح و به شکلی نامناسب به مورد اجرا گذاشته شد. طرح خلع سلاح نیروهای شبه نظامی، تمهیدی لازم بود که

متأسفانه در عمل، تنها دامن نیروهای مخالف با افراطگراییها و اقدامات تند حزب دموکرات را گرفت. تلاش ستارخان برای حل مسالمت‌آمیز غائله به جایی نرسید و حمله غیرمنتظره نیروهای دولتی به پارک اتابک، واقعه‌ای زشت را در تاریخ مشروطیت رقم زد. ستارخان از ناحیه پاتیر خورد و با همان درد مدتی بعد از دنیا رفت. باقرخان هم از ضرب و شتم شدید بی‌بهره ماند و چندی بعد در حادثه‌ای جان باخت. برای بی‌بردن به دلایل این اتفاق، ناگزیریم مروری بر مواضع سرداران از بدو ورود به تهران داشته باشیم.

سرداران روز جمعه ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ با استقبال عمومی، وارد تهران شدند. این در حالی بود که برخی از وکلای آذربایجان از ورود آنان به پایتخت و استقبال عامه از ایشان ناراضی بودند و کشور در آتش اختلاف بین اعتدالیون و افراطیون می‌سوخت.

افراطکاری و پرده‌داری گروه تقی‌زاده باعث شد که در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ آیات خراسانی و مازندرانی طی حکمی بر ضدیت مسلک تقی‌زاده با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه تأکید، و به اخراجش از مجلس حکم کردند. در نامه به نایب‌السلطنه (عضدالملک) نیز خواستند که مانع دخول وی به مجلس شده و او را از کشور تبعید کنند. حکم آیات نجف با اعمال نفوذ علیقلی خان سردار اسعد (هم‌مسلک ماسون تقی‌زاده) افشا نمی‌شود و او از نایب‌السلطنه علیرضاخان عضدالملک می‌خواهد که از ابلاغ حکم آیات خودداری ورزد. ۲۹ جمادی‌الاول ستارخان طی نامه‌ای به عضدالملک نایب‌السلطنه، دفاع از مشروطه را وظیفه خود شمرده و از مداخلات افراد مغرض در امور گلايه می‌کند.

رجب ۱۳۲۸ جناح وابسته به تقی‌زاده، فعالیتشان را افزایش داد. شدیداً به «دولت سپهدار» حمله و جو جامعه را آشفته می‌سازند. متقابلاً عده‌ای نیز برای انتشار حکم آیات نجف درباره تقی‌زاده، به نایب‌السلطنه فشار می‌آورند. آیت الله بهبهانی هم در تدارک تشکیل هیئت طراز اول در مجلس بود که بر «صوبت مجلس از لحاظ تطبیق... با شرع مقدس»، نظارت کنند. باقرخان و ستارخان نیز، خواستار طرد و تبعید افراطیون از ایران می‌شوند. عین‌السلطنه می‌نویسد: «ستارخان و باقرخان در چند جا با آنها

مهمان بودم خیلی از این ترتیبات بد می‌گفتند»^۱ در چنین شرایطی، یاران تقی‌زاده دست به اقدام خطرناکی زده و شب نهم رجب بهبهانی را در منزلش به شهادت می‌رسانند. ستارخان طی نامه‌ای، ترور وی را محکوم و اعلام می‌کند که در صورت عدم دستگیری و مجازات قاتلان، به وظیفه‌اش در این زمینه عمل خواهد کرد.

۱۸ رجب مستوفی‌الممالک (رئیس‌الوزرا) کابینه‌اش را معرفی می‌کند. این کابینه که متشکل از اعتدالیون و انقلابیون بود خلع سلاح مجاهدین را در دستور کار خود قرار داده بود. حضور افرادی چون حسینقلی خان نواب، ابراهیم حکیمی و فرمانفرما (که از وابستگان به سیاست انگلستان بودند) در کابینه و دفاع آنان از خلع سلاح مجاهدین (البته مجاهدینی که مطیع آنها نبودند) با توجه به حمایت روس و انگلیس از خلع سلاح مجاهدین راستین، بیانگر نوعی هماهنگی بین آنان با سیاستهای بیگانه است. محرکان فتنه و فساد که به دنبال بهانه‌های می‌گشتند تا پس از قتل بهبهانی زهرچشم نهایی را از مخالفان خود بگیرند مجاهدین را که در پارک اتابک (قائم‌نگاه ستارخان) پناه گرفته بودند محاصره می‌کنند. حضور عناصر افراطی و سربازان پیرم ارمنی به دستور قوام‌السلطنه، حکایت از عزم جزم فراماسونها در سرکوبی انقلابیون اصل داشت.

اول شعبان ۲۸ آتش جنگ بین طرفین شعله‌ور، و با سوزاندن درب پارک اتابک به دستور پیرم، جنگ مغلوبه می‌شود. اصرار قوای دولتی به جنگ و سرعت و شدت عمل آنها نشانگر آمادگی قبلی آنها جهت سرکوب ستارخان و باقرخان و گرفتن انتقام از آنها به جرم مخالفت با منویات ماسونها و تقی‌زاده بود. بدین ترتیب بازوی نظامی علمای نجف در تهران خلع سلاح، و زمینه برای اجرای نقشه‌های بعدی کاملاً مهیا گردید...

پانویست‌ها:

۱. همان، ص ۵۰۸. ۲. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹. ص ۵۳۸. ۳. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۵۱۳۲-۵. ق ۴۰. همان، سند شماره ۳۹-۵. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه سالور، ج ۴، ص ۲۱۷۲. ۶. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۵۱۳۲-۵. ۷. احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، چاپ ۴، ۱۳۶۴، ص ۱۳۳.

علی رجبی

عضد الملک، از اعتماد مرحوم آخوند خراسانی نیز بهره‌مند بود و مکتوبات متعدد متبادله بین او (به عنوان نایب السلطنه مشروطه) و آخوند در مشروطه دوم، گواه این امر است. در واقع، نقطه امید مشروطه خواهان اصیل و متشرع برای اصلاح امور مشروطه به‌شمار می‌رفت.

برای نمونه، زمانی که افراطکاری و پرده‌داری گروه تقی‌زاده باعث شد که آیات عظام خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ طی حکمی بر ضدیت مسلک تقی‌زاده با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه تأکید، و به اخراجش از مجلس حکم کنند، آن دو به عضدالملک نیز نامه نوشته و از وی خواستند مانع دخول تقی‌زاده به مجلس شده و حتی او را از کشور تبعید کنند، که البته، حکم آیات نجف با اعمال نفوذ علیقلی خان سردار اسعد (هم‌مسلک ماسون تقی‌زاده) افشا نشد و او عضدالملک را تحت فشار گذاشت که از ابلاغ حکم آیات خودداری ورزد. چنانکه در همین زمینه، ستارخان نیز در ۲۹ جمادی‌الاول همان سال، نامه‌ای به عضدالملک نایب‌السلطنه نوشت و در آن، ضمن این که وظیفه خود را دفاع از مشروطه شمرده، از مداخلات افراد مغرض در امور گلايه کرد. وی در ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ (شهریور ۱۲۸۹) در گذشت.

پانویست‌ها:

۱. تاریخ انقلاب مشروطیت... ۱۲۹۸/۲. تاریخ مشروطه کسروی، صفحات ۵۲۸ و ۵۲۷.
۲. مجموعه آثار... فقه الاسلام... فتحی، ص ۲۲۷. ۴. زندگی طوفانی، تقی زاده، صفحات ۱۲۹ - ۱۳۸؛ یادنامه تقی زاده، ص ۸۰، رهبران مشروطه، صفایی، ۴۸۶/۲؛ نهیب جنبش ادبی... تندر کیا، ص ۲۵۷. ۵. رک، زندگی طوفانی، خاطرات سید حسن تقی زاده، ص ۱۳۹ - ۱۳۸؛ رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، ۴۸۶/۲؛ ذکا، الملک فروغی و شهریور ۲۰، باقر عاقلی، ص ۲۴۱. ۶. اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹، ص ۵۳۸. ۷. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۵۱۳۲-۵. ق.

محمدصادق ابوالحسنی

پرونده

دهخدا؛ از افراط تا اعتدال

شادروان علی‌اکبر دهخدا از رجال مشهور فرهنگی عصر پهلوی است که اثر ماندگارش: لغتنامه دهخدا، شهرتی شایان دارد. وی، پیش از آنکه یکسره به کار فرهنگی روی آورده و زندگی را وقف تدوین لغتنامه سازد، یک روزنامه‌نگار مبارز بود که در صدر مشروطه با عناصر تندرو و سکولار همکاری داشت و در روزنامه صور اسرافیل (با امضای «دخو» و «ع.اد.») از طنز و هزل و تحلیل، سنگری ساخته بود برای ترویج افکار «ژان ژورس» سوسیال دموکرات و هتاک‌ها به پیشوای نهضت مشروعه (شیخ نوری) و نیز هماوایی با مخالفتهای «بی‌رویه» جناح تقی‌زاده با محمدعلیشاه. لذا در انحلال خونین مجلس، او نیز چون تقی‌زاده با وضعی زار (و البته به کمک و تأمین سفارت انگلیس) ناگزیر از تبعید به اروپا گردید و آنجا نیز در اوایل امر، در مقالاتی که نشر داد، چنان با شاه از در تندی درآمد که حتی فردی چون ادوارد براون («پدر روحانی» تقی‌زاده) برآشفته و این همه تندی را مضر و خلاف مصلحت دانست!



دهخدای صدر مشروطه، اما، در ایستگاه تندروی درجا نزد و طبق نامه‌هایی که از وی در اواخر استبداد صغیر موجود است، هنوز تهران به دست مشروطه‌چیان فتح و مشروطه دوم آغاز نشده بود.

که مشاهده وضع سردار اسعد(ها) (و به قول دهخدا: «علیقلی شاه» ها) و زد و بندهای آشکار و نهانشان با دول خارجی و نیز تجاوز روسها به تبریز دهخدا را از خواب نوشین صبح مشروطه بیدار ساخت و نسبت به آینده میهن از دست این کسان، سخت نگران. تا آنجا که در نامه به یکی از علمای تهران (امام جمعه خوبی؟) صریحاً اعتراف کرد که رویه او پیش از این تاریخ، خالی از افراط و تندروی بیجا و مضر نبوده و راه اصلاح از آشوب و غوغاگری، جداست: «به شهادت عقلا مقتصد از دو سال پیش و تصدیق تجارب تندروان... بیوم علاج واحد امروز اصلاح ذات البین [بین مشروطه خواهان و شاه] و گرفتن همان طریقه حقه است که شخص مقدس عالی مدت‌ها پیش فریاد می‌زدید و من بنده با سایر همقدمان سریع السیر، هر دو پس از ورود قشون روس [به تبریز] به صحت آن معتقد شده ایم. گمان نمی‌کنم که امروز دیگر نه در ایران نه از مهاجرین نه از خودخواهان دربار و نه از عشاق وطن کسی باشد که منکر لزوم عاجل پیروی این نقشه مقدس باشد و دیر یا زود به حسن مساعدت اعلی حضرت همایونی و وطن پرستان بیغرض، این نقشه به معرض اجرا گذاشته می‌شود».

بی‌شک نیز عمدتاً به همین دلیل بود که دهخدا در مشروطه دوم، از جرگه «انقلابیون» دوری جسته به «اعتدالیون» پیوست و سپس با خبط سیاسی دیگری که پس از کودتای ۱۲۹۹ با عضویت در حزب سوسیالیست هوادار رضاخان (به لیدری سلیمان میرزا و محمدصادق طباطبایی) مرتکب شد، از صحنه سیاست فاصله گرفت و (جز حمایتی که در برهه‌های حساس، از پیشوای جبهه ملی و نیز هواداران صلح از خود نشان داد) زندگی‌اش را یکسره وقف تأسیس بنای عظیم «لغتنامه» کرد.

پانویست‌ها:

- ۱- فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت... آدمیت، صص ۵۰-۵۱.
- ۲- مبارزه با محمدعلیشاه، به کوشش ایرج افشار، صص چهل و یکم و ۳- نامه های سیاسی دهخدا، به کوشش ایرج افشار، ص ۶۶. دهخدا، در ادامه نامه، این سؤال اساسی را مطرح می‌کند که چه کسانی قرار است ایران فردا را با این همه خرابی آباد کنند؟ آنگاه به انتقاد شدید از مشروطه خواهان مهاجر به اروپا، که به اصطلاح قرار بود معماران ایران فردا باشند، می‌پردازد (همان: ص ۶۷) «۴- هر چند لغتنامه نیز (که البته مسئولیت «تمامی» مندرجات آن، متوجه شخص دهخدا نمی‌باشد) به لحاظ محتوا، در موارد متعدد، خالی از «ان قلت» های اساسی نیست. (ر.ک، بررسی لغتنامه دهخدا، رضا استادی)

علی احمدی خواه



به کوشش رزیتا میری



رهبران

مراجع حامی مشروطه از راست حضرات آیات: مازندرانی، تهرانی و خراسانی

مردم ایران، از همان اوان ورود اسلام به این سرزمین، علی‌علیه‌السلام - پرچمدار عدالت اجتماعی و تساوی نژادی اسلامی - را، خار در چشم و استخوان در گلو، از بین همه چهره‌های کاذب بازشناختند و پس از آن نیز در طول دوران سیاه حکومت اموی، این مرز و بوم ملجا و پناه همه قیام‌هایی بود که به رهبری سادات بنی‌فاطمه و سودای به خلافت رساندن خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در هم شکستن خلافت جور حاکم انجام می‌شده و نقطه عطف آن، قیام یکپارچه فراگیر این سرزمین به رهبری ابومسلم بود که در پایان، بنی‌عباس آن را از مسیر عمومی اش منحرف ساختند - و فراموش نکنیم که بنی‌عباس نیز در آغاز به عنوان «الرضا من آل محمد» از مردم بیعت می‌گرفتند - و سپس در راستای تاریخ خونبار این ملت، هرگاه که نهضت یکپارچه و فراگیر مردم این سرزمین پیروز می‌شده حکومت‌های شیعی، زمام امور را به دست می‌گرفته‌اند و یا دستگاه حاکم رنگ شیعی می‌یافته است، همچون: حکومت آل بویه برخی بازماندگان مغول، سربداران، آل تیمور، و بالاخره صفویه که به وحدت و یکپارچگی ملی و رسمیت مذهب این سرزمین جامه عمل پوشاندند تا ... امروز - همگی، بیانگر همین حقیقت جاوید می‌باشند و هرگونه بررسی تاریخی، بی‌توجه به این سنت لایزال، گنگ و نارسا و ابتر خواهد بود. به قول دکتر داود هرمیداس باوند: «به اعتقاد بسیاری، باورهای مذهبی همانند یک ملات در میان سیمان و موزاییک‌ها عمل می‌کنند» (کتاب ماه: تاریخ و جغرافیا، ش ۷۲، مهر ۱۳۸۲، ص ۱۰۴). مشروطیت نیز یکی از همین نهضت‌های درونزا و خودجوش ملی - اسلامی این مرز و بوم بود که توانست تحت رهبری عالمان دلسوز دینی، و بر بنیاد آموزه‌های عاشورایی تشیع، مبدا قیام و تحول شگرف در ایران گردد. فسوسا که طراری بیگانه و سادگی برخی از خودی‌ها این نهضت شکوهمند را از راست‌راه نخستین خود به انحراف کشانید و بهره‌وری ملت از ثمرات شیرین قیام خویش را ۷۰ سال (تا پیروزی انقلاب کبیر اسلامی و تاسیس نظام مقدس جمهوری اسلامی تحت رهبری فقیه‌ای از فقاهت‌مداران بزرگ شیعه) عقب انداخت. در صفحات پیش رو، این قیام پرشکوه را با همه جلوه‌های مثبت و منفی آن در قاب تصویر مشاهده می‌کنیم



در پناه اهل بیت علیهم‌السلام

جمعی از علمای متحصن در قم (مهاجرت کبری)



هنر در خدمت نهضت

قالی مشروطه



مجاهدان دیروز

ستار خان و باقرخان به اتفاق گروهی از مجاهدین تبریز در ایام مشروطیت



قبلة اولیا، کانون فقها

تصویر هوایی از نجف اشرف در حدود یک قرن قبل



صبحدم پیروزی

مظفرالدین شاه و علمای تهران پس از امضای نظامنامه داخلی مجلس شورا (فرح آباد تهران ۵ رجب ۱۳۲۴ ق)



مجاهدان

جمعی از مشروطه خواهان به فرماندهی «حاجی میرپنج»



مبارزه منفی

اعتصاب بازاریان تهران در آستانه مهاجرت علما به قم در اعتراض به اقدامات عین الدوله



در پناه بیگانه

بست نشینان در کنسولگری انگلیس (کرمانشاه)



به کوشش سید محمد مدنی

یکی از مراجع ثلاث در نجف اشرف، آخوند ملامحمدکاظم خراسانی بود، او در کنار حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی به طرفداری و حمایت از نهضت مردم ایران برخاست و فتاوی آنان نقش بسزایی در روند شکل گیری اولیه مشروطیت داشت.

پس از فوت حاج میرزا حسین میرزا خلیل، آخوند خراسانی مقام اول را میان علمای عراق کسب کرد و مرجع تقلید شیعیان شد و از آن پس در وقایع روز، نقش پررنگ تری ایفا کرد.

او به برقراری مجلس شورای ملی نظر موافق داشت و دلیل خود را برقراری عدل و مساوات و نظم و آرامش برای مردم ایران می دانست و زمانی که شیخ فضل الله نوری، متمم اصل دوم قانون اساسی را مبنی بر حضور ۵ تن مجتهد برای انطباق قوانین مجلس با اسلام اعلام کرد، آخوند با جدیت او را تایید و موافقت خود را ابراز داشت. او خواهان آزادی، عدالت و قانون براساس اسلام بود نه بر مبنای قوانین غربی و به همین دلیل به اعدام شیخ اعتراض شدید کرد و حتی نامه ای خطاب به رئیس الوزرا مبنی بر حمایت از خانواده شیخ نوشت. از دیگر ویژگی های آخوند خراسانی مقابله با دولت های بزرگ از جمله روسیه و انگلستان بود. زمانی که خبر اولتیماتوم روسیه را شنید حکم عدم خرید محصولات روسی را اعلام کرد. وی برای اصلاح امور و قطع دست اجانب از کشور و مقابله با مشروطه طلبان سکولار، آماده حرکت بسوی ایران شد که در همان شب حرکت، به شکلی غیرطبیعی و مشکوک از دنیا رفت. در صفحات پیش رو با بعضی مطالب پیرامون مشروطه و آخوند خراسانی آشنا می شویم که شاید بعضی از آنها را تاکنون کمتر خوانده باشیم.

دفاع و حمایت آخوند از خانواده شیخ فضل الله نوری

پس از شهادت شیخ فضل الله نوری فشار زیادی بر خانواده آن شهید وارد آمد؛ خبر این برخوردهای ناجوانمردانه به گوش آخوند خراسانی رسید. آخوند تلگراف های متعدد به تهران فرستاد تا عوامل بی دین و افراطی را از تعدی به همسر و فرزندان شیخ بازدارد. از جمله، نامه زیر را خطاب به نخست وزیر و وزیر کشور نوشت:

حضرت اجل اشرف رئیس الوزراء و حضرت اجل اعظم وزیر داخله دام اقبالهما. با اینکه سابقاً تلگرافات در خصوص تفقد حال صبیحه محترمه مرحوم ثقه الاسلام حاجی میرزا حسین نوری [همسر شیخ] و اولادش نموده ایم، به موجب اظهارات کتبی، بعضی تعدیات و دعاوی باطله از اقارب و بیگانگان به مؤمی الیهم شده است. به حدی که جناب مستطاب حاجی میرزا هادی و میرزا موسی خان به خارجه پناهنده شده اند ... برخلاف قانون شرع انور، به هیچ وجه من الوجوه متعرض حضرات نشوند و مردم را ملجا [ناچار] به التجاء [پناه بردن به] خارجه ننمایند.

البته به مرحمت جنابان مستطابان اشرف اعظم، در امور راجعه به آنان به غیر میزان شرعی تعرض نخواهد شد و نوشتجات معتبره انتقالی و غیره از مورث [را] لابد ملاحظه و معمول خواهند داشت و امروزه حضرات، مورد هرگونه ملاحظه اولیاء دولت و ملت می باشند.

لاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی. مهر مبارک

علی ابوالحسنی، آیت الله حاج میر سیداحمد طباطبایی، تهران موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۶، ص ۱۹۴.



میرزای شیرازی

سرآمد روزگار

درباره تحصیلات و تالیفات آخوند خراسانی سخن بسیار گفته شده است. در این زمینه محمدعلی تهرانی (کاتوزیان) در کتاب خود چنین می نویسد:

ملا محمد کاظم خراسانی یکی از شاگردان مبرز مرحوم میرزای شیرازی بود که در تقریر و جودت فکر و حسن معاشرت، سرآمد روزگار خود بود. با مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری و حاج میرزا حسین سبزواری و حاج میرزا هدایت خراسانی در حوزه مرحوم شیرازی تحصیلات خود را به پایان رسانید. اینان به ایران مهاجرت کردند و مرحوم خراسانی تا هنگام حیات میرزای شیرازی در سامره بود و پس از میرزا به نجف مهاجرت نمود و حوزه درس «اصول» منحصر به آن مرحوم بود و او در اصول فقه مبدع و متبحر بود و کتابی چند نیز تالیف نمود که یکی از آنها «کفایه» است و امروز کتاب تدریسی است.

مشاهدات و تحلیل اجتماعی سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۴۲.

عدم موافقت با مشروطه سکولار

کسروی در جنبش مشروطیت ایران، نقش روحانیون را بسیار مهم و پررنگ می داند و در عین حال اعتراف می کند که آنچه از مشروطه در ذهن مراجع نجف بود با آنچه در ذهن غربزدگان می گذشت تفاوت ماهوی داشت. کسروی می نویسد:

... یک تیره بزرگتر دیگری ملایان می بودند که پیشگامی را هم اینان به گردن گرفتند. اینان هم به دو دسته می بودند: یک دسته که شادروانان بهبهانی و طباطبایی و همراهان ایشان و آخوند خراسانی و حاجی تهرانی و حاجی شیخ مازندرانی و همراهان ایشان بودند. چون به کشور دلبستگی می داشتند و آن را در دست دربار خودکامه قاجاری رو به نابودی می دیدند برای جلوگیری از آن، مشروطه و مجلس شوری را در بایست می شماردند و در همان حال معنی مشروطه [سکولار غربی] را چنانکه سپس دیدند و دانستند نمی دانستند، و آن را بدان سان که در اروپا بود نمی طلبیدند. [سکولار غربی]

احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۲۵۹



دست روسی ها



مورگان شوستر

در مورد مرگ مشکوک آخوند خراسانی مورگان شوستر امریکایی (مستشار مالی امریکا در ایران) که با اولتیماتوم روسیه از ایران خارج شد در کتاب خود چنین آورده است:

در ۱۳ دسامبر، مجتهد پیشگام نجف، ملا محمدکاظم خراسانی، هنگامی که آهنگ حرکت به تهران را داشت تا به نحوی که شایع بود، اعلان جهاد مذهبی علیه روسیان را بدهد، ناگهان در شرایطی بسیار مشکوک، درگذشت. عموماً بر این عقیده بودند که عمال روسی او را مسموم کرده اند.

اختناق در ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، ص ۲۳۰

تا آخرین نفس

مساجد اسلامی و پایمال شدن روضه منوره حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه و ذهاب اسلامی را همگی نصب العین فرموده با تمام عشایر از شمال و جنوب و شرق و غرب دست اتحاد به هم داده، عملاً به تمام مسلمین، بنمائید که تا یک تن زنده است به ذلت و اسیری در چنگال روس راضی نخواهند شد، البوم کلمه طیبه اسلام در معرض ذهاب ابدی [بوده] و دفاع به مال و جان و ثبات تا آخرین نفس بر تمام مسلمین واجب [است].

محمدحسن نجفی قوچانی، پیرامون شخصیت و نقش آخوند خراسانی در پیشبرد نهضت مشروطیت، ص ۱۱۷.

پس از اولتیماتوم دولت روسیه به ایران و هجوم قشون روسی به سرزمین های شمالی ایران آخوند خراسانی خطاب به انجمن سعادت تبریز نامه زیر را ارسال کرد تا عموم مردم را به مقابله با دشمن تا آخرین قطره خون تشویق و تحریض کند:

انجمن سعادت تبریز، توسط انجمن ایالتی، عموم امرا و روسای عشایر و قاطبه ملت آذربایجان همیشه شجاعت و حمیت و غیرت آن برادران دینی، ذخیره برای حفظ دین و مملکت اسلامی بوده، البوم باید گذشته ها را کائنا مکان فراموش کنید، اسیری در چنگال روس و کنیسه شدن

عامل خرابی کار مشروطه

عبدالله مستوفی، که خود از مشروطه خواهان بوده است، ضمن «اشتباه بزرگ» خواندن اقدام مشروطه چیان به قتل شیخ فضل الله سخنی نغز دارد:

«تمام خرابی کار مشروطه... مدیون التفاتهای همین اشخاص آزادی خواه نما بود که شکر پنیز داخل مویز کرده، برای این که از خود، بودونمودی ظاهر سازند و خویش را خیلی طرفدار آزادی جلوه دهند، در هر کار به جانب اغراق رفته موجبات دوگانگی بین ملت را فراهم می آوردند. یکی از موجبات نفاقی که همین آقایان بین جامعه به وجود آوردند حمله به مذهب بود که به واسطه این عمل سفیهانه خود که هیچ نفعی برای آزادی نداشت، جماعتی از مردمان باایمان ساده را که به واسطه پشتیبانی علما از آزادی، مشروطه خواه واقعی شده بودند، از این مسلک و مرام روگردان کردند».

شرح زندگانی من، ... ۲۸۹/۲



عبدالله مستوفی

راز اختلاف روش علما در مشروطه



فضل الله نوری

مشروطیت واقعی نیست، بلکه یک سیاست خارجی دیگری در کار است. یا اگر کسی مخالف استبداد بود، از آن جهت بود که آن سیاست‌هایی را که طرفدار استبداد بودند می‌شناخت و ضررهای سیاست آنها را می‌دانست... قرائن هم نشان می‌دهد کسانی که مخالف با مشروطیت بودند می‌گفتند این مشروطیت که می‌خواهد بیاید، غیر از آن مشروطیتی است که دارند صحبتش را می‌کنند، مشروطه مشروعه به اصطلاح نیست و نخواهد آمد، مانند مرحوم شیخ

استاد شهید مطهری در تحلیلی از اوضاع ایران و روحانیت در عصر مشروطه می‌نویسد:
مشروطیت که به ایران آمد... مردم را به دو قسم منقسم کرد... هم سیاسیون منقسم شدند و هم روحانیون، آن هم روحانیون بزرگ، عده‌ای حامی مشروطیت شدند و سخت از آن حمایت کردند و عده‌ای دیگر با مشروطیت مخالفت کردند... یکی از سیاست‌های بزرگ امروز دنیا [=انگلیس]، طرفدار مشروطیت بود و کوشش می‌کرد مشروطیت در ایران ایجاد بشود و یک سیاست بزرگ دیگر دنیا [=روسیه] از استبداد حمایت می‌کرد و کوشش می‌کرد که جلو مشروطیت را بگیرد. چرا؟ برای این که آن که طرفدار مشروطیت بود می‌خواست بعد از مشروطیت، سیاست خودش را بر ایران تحمیل بکند، کم‌این که همین کار را کرد، و آن که مخالف بود نفوذی داشت و می‌خواست جلو نفوذ رقیب را بگیرد. بنابراین اگر کسانی با مشروطیت مخالف بودند از این نظر بود که دست‌های خارجی را می‌دیدند و می‌دانستند و پیش بینی می‌کردند که منظور،

اسلام و مقتضیات زمان، ۱۵۹/۱ - ۱۵۶.

مرگ ناگهانی

اولتیماتوم روسیه به دولت ایران و حکم جهاد آقایان مازندرانی و آخوند خراسانی و حرکت آنان به ایران شور و خروش تازه‌ای در بین مردم راه انداخت ولی در این هنگام، در کمال ناباوری آخوند خراسانی فوت نمود. در این زمینه احمد کسروی چنین آورده است:

در بیست و یکم آذرماه خبر مرگ آخوند خراسانی رسید. چنانکه گفته‌ایم این مرد پیشوا با حاج شیخ مازندرانی و دیگران، فتوای جهاد دادند و خودشان آماده به آمدن می‌شدند... حاج شیخ مازندرانی و دیگران تا کربلا پیش آمده و در آنجا چشم به راه آخوند داشتند که ناگهان... خبر مرگ او را دریافتند. آخوند به هنگامی که آماده روانه شدن بوده به یک باره حالش به هم خورده و درگذشت.

از این پیش آمد جنبش عراق فرو نشست و پس از آخوند کسی که جای او را بگیرد نبود. از این سوی در ایران نیز در همه جا این خبر پر و بال مردم را شکست و شاید از آن روز بود که جوش و خروش رو به کاستن گذاشت.

کسانی مرگ ناگهانی آخوند را با دست کارکنان نهانی روس دانستند ولی هرگز دلیلی در این باره نداشتند. چنین پیداست پیشوای غیرتمند، سخت اندوهناک بوده و این فشار با ناتوانی پیری روی هم آمده و او را از پا انداخته است.

احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶، ص ۲۴۶.

آینده‌نگری

روانشاد سید جلال آل احمد می‌نویسد:

اگر در قضیه تنباکو، برد موقت با روحانیت بود، باخت بزرگتری به دنبال آمد که اعطای امتیاز نفت باشد. و در قضیه ملی کردن صنعت نفت نیز گرچه روحانیت مؤثر شد اما باین‌المللی شدن نفت و سلطه مجدد استعمار و خلع ید کامل از روحانیت، لطمه اصلی به همه خورد. بخصوص در نهضت مشروطه، گویا حضرات روحانیان شرکت کننده، گمان می‌کردند که سلطنت را از غاصبان حق و مقام «امام زمان» پس خواهند گرفت یا دست کم حکومت که به شورا بدل شد ایشان را نیز به نمایندگی «صاحب الامر» در آن حقی خواهد بود.



ولی با خلع ید از روحانیت که حاصل اصلی مشروطه بود گویا امروز حق داریم که نظر شیخ شهید نوری را صائب بدانیم که به مخالفت با مشروطه برخاست و مخاطرات آن را برای روحانیت گوشزد کرد. چرا که او می‌دید که مشروطیت به جای خلع ید از حکومت جبار زمان [سلطنت قاجار] از روحانیت خلع ید خواهد کرد... منبع: در خدمت و خیانت روشنفکران، انتشارات رواق، متن کامل و منقح و سانسور نشده، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد!

شادروان حاج سید عبدالعزیز طباطبایی (کتابشناس مشهور و نواده دختری صاحب عروه) می‌گوید:

این مطلب را کرارا شنیده‌ام... که، مرحوم آخوند خراسانی در شب آخر عمر، این شعر را مکرر می‌خوانده است:
دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد
شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد!
درگذشت مرحوم آخوند، حدود سحر رخ داده و ماجرای فوت ایشان را نویسنده کتاب «هجوم روس» خوب نوشته است. «مرگی در نور» نیز از او گرفته است.



حجت الاسلام سید عبدالعزیز طباطبایی

کسی می‌گفت: من در سحر به حمام رفته بودم. از حمام بیرون آمده بی‌خبر به منزل می‌رفتم که، شیخ علی عطار را دیدم (شیخ علی عطار، عطار نجف بود و کنار مسجد هندی، دواجات قدیمی می‌فروخت. وی عماله بزرگی داشت و قیافه‌اش خیلی علمایی بود. از هواخواهان مرحوم آخوند بود و خیلی به ایشان ارادت داشت). دیدم شیخ علی عطار، دارد می‌آید و پی در پی، دو دستی بر عماله‌اش کوبیده، فحش می‌دهد و می‌گوید: «کشتید بی‌پدرها! کشتید فر...ها!...». و کشتید کشتید می‌کند. حاج سید عبدالعزیز افزودند: این مطلب را نیز پدرم نقل کرد که پس از فوت مرحوم آخوند، عده‌ای می‌خواستند درگذشت وی را به گردن مرحوم سید صاحب عروه انداخته! قشقرقی بپاکنند و برای ایشان اسباب زحمت فراهم آورند. ولی عیال مرحوم آخوند، مردانه ایستاد و باصراحت، ساحت سید را از این جنایت مبرا شمرد و توطئه را خنثی کرد.

تأسف شدید آخوند خراسانی از شهادت شیخ فضل الله

یوسف محسن اردبیلی، از محققین و نویسندگان معاصر، نوشته است:

مرحوم پدرم (سلیمان محسن) از پدرش آیت‌الله آقا میرزا یوسف آقا مجتهد اردبیلی (از فضلاء برجسته حوزه آخوند خراسانی و نزدیکان خاص ایشان) نقل کردند که: روزی



آیت‌الله آقا یوسف مجتهد اردبیلی

در کتابخانه مرحوم آخوند خراسانی با جمعی که در میان آنان آقا ضیاء عراقی، شیخ علی بسطامی، شیخ احمد رشتی و جمعی دیگر از شاگردان معروف ایشان حضور داشتند مشغول مذاکره بودیم که تلگراف خبر اعدام مرحوم

عالم اسلام در هیجان است

و بر عموم مسلمین... صیانت دین محمد صلی‌الله علیه وآله فرض عین است و به خاک پای پادشاه که حامل امانات مقدسه و خادم الحرمین الشریفین وظیفه اسلام است، عرض اعلام می‌داریم که دروغ نفرمائید از دادن لواء الحمد نبوی به مسلمانانی که از اقطار عالم برای دفاع جمع خواهند شد. زمان محافظه سیاست اروپا گذشت و استرحام می‌شود که به مقتضای شریعت و شان خلافت، فرمان فرمایید. آقا نجفی قوچانی، پیرامون شخصیت و نقش آخوند ملامحمدکاظم خراسانی در پیشبرد نهضت مشروطیت، ص ۱۲۰.

یکی از تلگراف‌هایی که نقش آخوند خراسانی را در عرصه بین‌المللی آشکار می‌سازد، نامه او به سلطان محمد خامس (پادشاه عثمانی) است برای اتحاد مسلمانان علیه صلیبیون اروپایی. متن این نامه از قرار زیر است:
بسم الله الرحمن الرحیم
به سبب هجومی که از هر طرف بر اسلام شده است، عالم اسلامیت در هیجان است، ماها به صفت ریاست مذهبی بر هشتاد میلیون نفوس جعفری که در ایران و هندوستان و سایر نقاط است، متفقا وجوب هجوم جهادی و دفاعی را حکم نمودیم

خورشید جهانتاب

آیت‌الله نجفی قوچانی در کتاب خود، مقام و شخصیت علمی آخوند را می‌ستاید و به مجالس بسیار شکوهمندی که آخوند در آنها سخنرانی می‌کرده، اشاره می‌کند.

در چویدت ذهن و استقامت فهم، بی‌نظیر و در قوه بیان و کیفیت تفهیم، بلامثیل [=بی‌مثل] و در مدارج کمالات علمیه و عملیه این خورشید جهانتاب در سیر و صعود تا آن که به اوج رسیده، تلامذه آن جناب که در حوزه درس می‌نشستند و غالب از فحول و مجتهدین بودند، بالغ بر هشتصد الی هزار می‌شدند. گاهی که در صحن مسجد طوسی منبرش گذاشته می‌شد، صحن و نصفی از زیر سقف و بسا بامها و میان پلکان‌ها جمعیت به یکدیگر چسبیده می‌شد.

حیات الاسلام فی احوال آیت‌الملک العالم، تصحیح: ر.ع. شاکری، هفته، ص ۱۲.

زعمای دینی مشروطه از زبان اسناد

سوز دین خواهی و مردم دوستی مراجع نجف



به کوشش زهرا عباسی

● سند شماره ۱

اختلاف را کنار بگذارید

بسم الله الرحمن الرحيم
بر عموم افراد ملت، خاصه عشایر و ایلات و نگهبانان حدود و ثغور مملکت اسلامیة ایران اعلام می شود که در هیچ دوره ضعف و ناتوانی ممالک و دول اسلامیة به این اندازه که فعلا مشهود همگی است نبوده چنانچه قوه و قدرت و قهر و غلبه اجانب با این قرب جوار و همخاک بودنشان در هر نقطه از نقاط مملکت اسلام با مسلمین در هیچ زمان کسی یاد نمی دهد. و معلوم است اگر حال بدین منوال بماند خدا نخواستہ حال (اندلس) در وطن مقدس اسلام خواهد ظاهر شد. پس قبل الوقت تا فرصتی در دست هست بر شما روسای عشایر و ایلات و پاسبانان حدود که بمنزله روح مملکت و قوه قهریه دولت بشمارید شرعا و عقلا لازم است که اختلاف فی مابین را به اتفاق کلمه جامعه اسلامیة مبدل کنید و دست بدست یکدیگر داده در مقدمات دفاع با اجانب از ارض اقدس اسلام بکوشید و تعلیم و تعلم قوانین حرب بطرز جدید فریضه ذمه خود دارید و قانون نظام را از مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه درخواست کنید و در فرستادن و کلای خود به مجلس شورای ملی بطالت نکنید و اتخاذ اوامر و احکام و احکام و قوانین موضوعه صادره از مجلس شورای ملی را که وجودش موجب استحکام امر سلطنت و دوام پادشاهی

● سند شماره ۲

جواهرات خزانه مال ملت ایران است

به توسط انجمن سعادت ایرانیان در اسلامبول به سفرای کلیه دول [ابلاغ شود]
مقام ریاست روحانی اسلامیة به اقتضای مقامیه خود، خاطر آن جنابان را متوجه می خواهد که ایران نظر به استقلالیت تامه که دارد، تمام معاملاتی که از قبیل استقراض و رهن و امتیاز و هر نوع مقاوله را که امضاء کرده و موافقت با قانون اساسی نداشته باشد و با حکومت غاصبه حاضرہ منعقد شود، به مقتضای بندهای ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ [از] قانون مزبور معتبر نخواهد شمرد [و] همانا جواهراتی که در خزائن طهران موجود است متعلق به شاه نیست، مال ملت ایران است و

● سند شماره ۳

اجرای شرع، نوشداروی قلبهای ملت

از قصر به تهران اداره تلگرافی دولت علیه ایران جناب مستطاب اجل اشرف آقای عضدالملک دام تأیید
از ابتدای عالم تا حال، هر انقضای که اتفاق افتاده به تأثیر سموم انفاس خائنین مستبد و تفرق کلمه که دولت و ملت مابقی قلیل از حالت حالیه ایران جز زوال و اضمحلال کلی نتیجه نداشته و البته از این دسته خائنین که به مقام سلطنت احاطه و کار را به اینجا رسانیده اند جز این که دین و دولت و مملکت و ملت سلطنت اسلامیة را به مقتضای «الخائن خائف» فدای اغراض خود کنند مرتب نباشد، لیکن مثل جناب

مرحوم آیت الله خراسانی (۱۳۲۹ - ۱۲۵۵ ق) فقیه اصولی و مرجع تقلید شیعه و رهبر سیاسی عصر مشروطیت بود. وی در عین اشتغال دائم به کارهای علمی و تربیت طلاب و اداره حوزه علمیه نجف، رویدادهای سیاسی ایران را نیز دنبال می کرد فی المثل در جنبش مشروطیت به همراه دو مجتهد بزرگ معاصر خویش میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی با ارسال نامه و تلگراف برای رهبران دینی و سیاسی و عموم مردم در داخل کشور و نشر اعلامیه در راس رهبران جنبش قرار گرفت. (سند شماره ۱)

وی که اخذ وام از دول خارجی را مابین استقلال ایران می دانست در نامه ای به سفرای خارجی مقیم اسلامبول در عثمانی به آنان هشدار داد که هر اقدام خلاف قانون دولت (همچون استقراض) صحیح و معتبر نیست و ایشان آن را کان لم یکن خراسانی طی تلگرافی به عضدالملک (نایب السلطنه بعدی مشروطه) که از رجال خوشنام و متدین آن روزگار شمرده می شد، درخواست برگزاری و افتتاح مجلس شورا و اجرای مواد قانون اساسی را نمود. (سند شماره ۲)

آخوند که دل در گرو اسلام داشت و تمام مقصودش از مشروطه همانا رفع ظلم و ستم و بسط عدالت و حاکمیت ارزش های اسلامی بود، اندک زمانی پس از فتح تهران و اعدام شیخ فضل الله نوری هنگامی که مخالفت عناصر سکولار با اسلام را دید، قاطعانه به جنگ آنان آمد و تقی زاده را که در آن مقطع از عمرش دل در گرو غرب داشت، و معتقد بود ایرانی باید از فرق سر تا نوک پا غربی شود (سند شماره ۴) محکوم به فساد مسلک سیاسی و اخراج از مجلس نمود. (سند شماره ۵)

او که ریشه همه مشکلات را در زیاده طلبی دولت های استعماری می دانست، نسبت به تجاوزات دولت انگلستان به حقوق ملت ایران ساکت ننشست و در تلگرافی به دولت و مجلس دوم، آنان را به اخذ تدابیر و انجام اقدامات مقتضی جهت رفع این امر فرا خواند و از مجلس شورای ملی درخواست اعزام حکام با کفایت به جنوب ایران را نمود تا با ایجاد امنیت در منطقه، هر گونه بهانه اشغال و دخالت را از اجنبی بگیرند. (سند شماره ۶)

وی که از استیلا مشروطه طلبان سکولار بر ایران احساس خطر شدیدی می کرد پس از انتقاد شدید از رهبران مشروطه به سبب بی اعتنائی به مذهب و روحانیت که موجب تحریم مشروطه از سوی بعضی علما همچون مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه) شد، راهی ایران بود که ناگهان به شکلی غیر طبیعی در نجف درگذشت و امکان حضور در ایران و هدایت امور به سمت صلاح ملت را نیافت.

در صفحات آتی، با برخی اسناد پیرامون مشروطیت و مواضع آخوند خراسانی و سایر همزمانش بیشتر آشنا می شویم.

سند شماره ۱

سند شماره ۲



سند شماره ۳



کفایت و درایت و دین پرستی و وطن پروری جناب مستطاب عالی و هیات معظمه و وزرای عظام و امنای محترم دارالشورا و سایر امرا و سرداران عظام. موکول [می شود] و به عنایت امام زمان ارواحنا فداه امیدواریم که بعون الله تعالی و حسن تأییده بدون ترتیب هیچ غائله به کلی از هر گونه مداخله و افساد ممنوع و از هر قسم اثر داشتن در مملکت بالمره ساقط شود. انشاءالله تعالی، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی
من الاحقر عبدالله المازندرانی

ممالک نصاری به الغاء قیود مذهب تنصر [=مسیحیت] مسلم و معروف آفاق است [به] همین قسم، ایران هم فی مابین ممالک اسلامیة، که بحمدالله تعالی و حسن تأییده تا به حال به حفظ اساس دیانت اسلامیة امتیازی داشته است؛ از این به بعد همین مسلک ملعون لامذهبی و الغاء قیود و حدود اسلامیة را اختیار نماید و همچنان که پاریس فعلا فی مابین ملل مسیحیه به عدم التزام به قوانین و حدود نصرانیت انگشت نما و ممتاز است؛ همین طور ایران هم فی مابین ملل اسلامیة به همین لکه ننگ و عار العیاذبالله تعالی انگشت نما و ممتاز گردد.

و چون بدیهی است علاوه بر تمام مفاسد دینیہ مترتبه بر تعقیب این مسلک خبیث، بالاخره جز انقلاب عمومی و ضدیت تمام علما و مسلمین با اصل اساس قویوم مشروطیت و ذهاب مملکت و استیلاء اجانب اثری مترتب نتواند بود لهذا اسباب و صحت عقیده کسانی که او را عمدا یا جهلا کارکن خارجه می شمارند بدیهی است. و در این مدت چند ماه به تمام وسائل ممکنه در نصیحت او تشبث شد و اصلا مفید نشد.

اکنون چون زیاد بر این، سکوت و اغماض درباره این چنین ماده فاسده شقالقوسیه را با وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دنیای مسلمین و صیانت ممالک اسلامیة در عهده داریم منافی و عینا مودی به انقلاب عمومی و استیلائی اجانب شدن را مشاهده می نماییم. لهذا به ادای وظیفه الهیه... مبادرت و حکم قطعی صادر و لقایفاد شد.

ترتیب و تهیه مقدمات اظهار این حکم الهی... که بدون غائله، این ماده فاسده مقطوع الاثر گردد به عهده

بکوشند و آن را بر هر چیز مقدم دارند. سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آنها مبالغه شود، کمتر از حقیقت، گفته شده. نخست: قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید، و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی [!] و ایرادات بیمعنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را «وطن پرستی کاذب» [!] توان خواند... ایران باید ظاهراً و باطناً، و جسماً و روحاً، فرنگی مآب شود و بس [!].

● **سند شماره ۵**
حکم مراجع نجف علیه تقی زاده
بسم الله الرحمن الرحیم
۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸
به عرض می رساند: مراتب تشکر از کمال اسلام پرستی و وطن پروری و کفایت کافیه و درایت کامله جناب مستطاب عالی و قیام به وظیفه معلمی و راهنمایی و کشتیبانی سفینه حیات استقلالی مملکت خارج از آن است که در طی این مختصر حق آن را توان ادا کرد اجرکم علی الله...

عجالتاً آنچه که به تحقیق وضوح پیوسته آن که آقا سید حسن تقی زاده به عکس آنچه امیدوار بودیم مصداق این شعر است.
فکانت رجاء ثم صارت رزیه
لقد عظمت تلک الرزایا و جلت
ضدیت مسلکش با دین اسلام و سلامت مملکت و شوقش به این که همچنان که مملکت پاریس فی مابین

مستطاب عالی و حضرت اشرف والا نایب السلطنه دام تأییده که قدر مملکت و سلطنت ایران و وظایف مملکت و تاجداری را می دانید چه شده که به این حد ساکت و نوشداری موافقت احکام شریعت و جلب قلوب رهیده ملت را نمی رسانید؟

... بله مقتضای این که جلو ضرر از هر جا گرفته شود نفع است انشاءالله تعالی هنوز تا موقع اعمال این تریاق اعظم از دست نرفته اصداً امر به انتخاب و افتتاح مجلس ملی و التیام به تمام مواد قانون اساسی و موجبات اطمینان جدی عموم ملت به عدم تجدید نقض عهود مبادرت فرموده...

البته این خدام شرع انور هم بعد از انجام مقاصد ملیه در موجبات اتحاد کلمه و حفظ استقلال مقام سلطنت به هر اقدام حاضریم. ان شاءالله تعالی
محمدکاظم خراسانی عبدالله مازندرانی ۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۷
[در حاشیه این نامه نوشته شده:] این تلگراف به همین تاریخ نوشته به حضور مبارک فرستاده شده چطور شده نرسیده؟ اینک مجدداً نوشته و تقدیم شد.

● **سند شماره ۴**
فتوای! تقی زاده:
جسماً و روحاً باید فرنگی مآب شد!
تقی زاده، پیشوای جناح تندرو و سکولار صدر مشروطه، دو سال پیش از کودتای رضاخانی در سرمقاله اولین شماره از دوره جدید مجله کاوه (جمادی الثانی ۱۳۳۸ق) چنین می نویسد:
امروز چیزی که به حد اعلا برای ایران لازم است و همه وطندوستان ایران با تمام قوا... باید در راه آن

● **سند شماره ۶**
لزوم حکام با کفایت و با استعداد کافی
از: قصر
به: تهران
مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه -
مقام منبع ریاست و هیات وزرای عظام دامت تاییداتهم تاکنون تجاوزات و مداخلات ناحق دولت روس باعث اغتشاش و اضمحلال استقلال [بود]، حالا به موجب تلگراف کمیته، سفارت دولت انگلیس هم اغتشاش جنوب را بهانه و اعلان سوق عسکر و تصرف در گمرکات نموده [است]، واجب است فردی برای تمام ایالات جنوب حکام با کفایت، وطن پرور، با استعداد کافی روانه فرموده قلوب امرا و روسای عشایر ایالات جنوب را مجلوب، و بهانه انگلیس، رفع و بیش از این محو آثار اسلامیة و هدم اساس دین مبین و ذهاب مملکت را رضا نداده [و] نتیجه اهمات [را] عاجلا اعلام فرمایید.
محمد کاظم الخراسانی - عبدالله مازندرانی



سند شماره ۴

سند شماره ۵

سند شماره ۶

حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران

می‌پردازد و اهمیت مطبوعات در بین رسائل آزادی خواه ضد غرب عراق (بویژه سه نشریه فارسی زبان منتشره در نجف: الغری، دره النجف، و نجف) را بازگو می‌کند. «اصول فلسفه سیاسی نجف»، عنوان فصل سوم است که پس از بحث کلی و مقدماتی پیرامون «عقلانیت و فلسفه تاریخ در قوانین حیات اجتماعی و سیاسی» بشر، «ماهیت تفکر غرب و نقد اقتباس آن در فلسفه تجدد ایران»، و «غرب‌شناسی ایرانیان با نگرش به غرب و غربیان (تقلید، اقتباس، نقد)»، به «انتقاد نجف از روند سیاسی و اجتماعی ایران در دوره مشروطیت» می‌پردازد و دیدگاه‌های حوزه نجف (جناح آخوند خراسانی) درباره «ضرورت حکومت و حاکمیت اندیشه دینی و ارتباط سایر مفاهیم با آن» و مقوله «دیانت و ملیت و وحدت اسلامی» را با استناد به مندرجات سه نشریه فوق الذکر (الغری، درد النجف و نجف) تبیین می‌کند.

بخش (با دفتر دوم) کتاب حاضر، حاوی متن کامل مقالات، لایح و رسائل سیاسی - اجتماعی - فرهنگی حوزه نجف است که در فاصله سالهای ۱۳۲۸ - ۱۳۳۰ قمری در سه روزنامه مهم آن شهر (الغری، دره النجف و نجف) منتشر شده است و در آن، افزون بر رساله‌ها و لایحی از آخوند خراسانی و شیخ محمد اسماعیل محلاتی، مقالات فراوانی پیرامون ضرورت نفی استبداد سلطنتی و لزوم اجرای قانون اساسی در جوامع بشری، نقد عملکرد احزاب مشروطه خواه (اعتدالیون و دمکراتها)، فلسفه و فواید احکام اسلام (همچون قصاص)، معنای تدین و نسبت آن با تمدن، ضرورت اخذ تمدن بر طبق اصول دینی، ماهیت فلسفه‌های سیاسی غرب و ایدئولوژیها و مکاتب گوناگون آن (دموکراسی، سوسیالیسم، کمونیسم، و...)، نقش سکولاریزم در تفکر مغرب زمین و نیز سیاست استعماری غرب، نقد حریت مطلقه (آزادی بی‌بندوبارانه) و تمدن سکولار غرب، علل ترقی و انحطاط مسلمانان و غربیان، شرح مظالم و جنایات استعمارگران در ممالک شرقی و اسلامی، ضرورت اتحاد و اتفاق کلمه مسلمین در برابر همه بیگانگان، هشدار نسبت به فعالیت ضد اسلامی مدارس خارجی در ایران، انتقاد از رسوخ عادات سطحی غربی در ایران، تربیت نسوان در اسلام و غرب، پاسخ به برخی شبهات اعتقادی (نظیر تشکیک در معراج پیامبر اکرم (ص))، و دهها موضوع دیگر...

کتاب دارای فهرس فنی (شامل فهرست نام اشخاص، اماکن، کتب و مقالات، و...) است و پس از آن، با کلیشه برخی از اسناد و تصاویر روبرو می‌شویم که به نحوی، در کتاب از آنها یاد شده است.



نویسنده: موسی نجفی
ناشر: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
+ مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
تاریخ و محل نشر: تهران ۱۳۷۹.
قطع: وزیری، ۷۴۰ صفحه - مصور.

محدوده مکانی پژوهش نویسنده در کتاب حاضر، حوزه مرکزی نجف اشرف، و محدوده زمانی این پژوهش، فاصله سه ساله آغاز مشروطه دوم تا رحلت آخوند خراسانی (۱۳۲۹-۱۳۲۷ ق) را فرامی‌گیرد. این فاصله زمانی، هر چند به لحاظ کمی، کوتاه و ناچیز می‌نماید، اما به لحاظ کیفی و از حیث «ماهیت فکری، فضای فرهنگی، و نوع فرهنگ سیاسی، و تعامل و اختلاف اندیشه‌ها و گرایشها»ی جاری و ساری در آن، و اندیشه و تکاپوی آزادی خواهان متدین در عرصه سیاست و تحولات تاریخی عصر مشروطه، دارای سطوح و جنبه‌های درخور توجه تاریخی، سیاسی و فلسفی است. شاید کتاب مشهور نائینی: تنبیه الامه، که اثری مربوط به دوره نخست مشروطه است، بتواند به عنوان یکی از دستاوردهای مهم فکر سیاسی نجف در این دوران، اهمیت و ارزش حوزه نجف در مقطع زمانی یادشده را نشان دهد. این دوران خاص، به دلایل گوناگون، از سوی هر دو جناح درگیر مشروطه (مشروع طلبان و مشروطه خواهان سکولار) مورد توجه جدی و پیگیر قرار نگرفته و مؤلف بر آن است که به این غفلت یا تغافل تاریخی پایان دهد.

کتاب در دو بخش (با به قول نویسنده: دو دفتر) تدوین شده است: بخش اول (شامل سه فصل) با عنوان «تحول تاریخی - اندیشه سیاسی»، به بررسی اختلاف بنیادین آزادی خواهان عصر مشروطه پیرامون کلمه آزادی و فلسفه آن، و گستره اصلاح طلبی در اندیشه اسلام و غرب می‌پردازد.

فصل نخست، ضمن بحثی گسترده پیرامون شهر مقدس نجف و پیشینه فرهنگی و سیاسی آن، از چگونگی تکوین حوزه مرکزی این شهر توسط شیخ طوسی و تطور آن در طول تاریخ تا دوران مرجعیت آخوند خراسانی سخن می‌گوید و سپس با اشاره به عوامل زمینه‌ساز ذهنیت سیاسی در عراق، از موقعیت مهم نجف برای مرکزیت نهضت‌های بزرگ تاریخی یاد می‌کند و نقش علمای برجسته آن در قبال حوادث عصر مشروطیت در ایران و عثمانی را باز می‌گوید. فصل دوم، به نقد مشهورات رایج (اما غلط) در نهضت مشروطیت ایران

۱. حیات و اندیشه آخوند ملا کاظم خراسانی (آرمان «ترقی» و «تعالی») و تطبیق آن بر نظام مشروطه، نوشته علیرضا جهانشاهلو، ۲۰. نظریه دولت در اندیشه سیاسی شیخ فضل الله بر اساس گفتمان ثابت سیاسی شیعه، نوشته ذبیح‌الله نعیمیان، ۳۰. سیری در حیات سیاسی میرزا حسن مجتهد تبریزی، نوشته احمد رهدار، ۴۰. سیری در زندگی، فعالیت‌ها و اندیشه سیاسی سید عبدالحسین موسوی لاری، نوشته محسن رنجبر، ۵۰. نظام سازی سیاسی بر اساس تئور مشروعیات دینی از منظر سید لاری، نوشته ذبیح الله نعیمیان، ۶۰. حدود و جایگاه آزادی در اندیشه سیاسی میرزا نائینی، نوشته جواد سلیمانی، ۷۰. حیات و اندیشه سیاسی حاج آقا نورالله صفهانی (حکومت «قدر مقدور» در رساله مکالمات مقیم و مسافر)، نوشته تقی صوفی نیارکی، ۸۰. مروری بر حیات و اندیشه سیاسی شیخ محمد اسماعیل غروی محلاتی، نوشته احمد حسین زاده، ۹۰. حیات سیاسی و زندگی نامه خودنوشت ملا محمد آملی بر اساس نوشتاری از آیت الله حسن زاده آملی، نوشته مهدی رنجبریان، ۱۰۰. مبانی و اندیشه‌های سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام تبریزی در مکتوبات سیاسی با تأکید بر رساله لالان، نوشته عبدالرسول یعقوبی.

تشیع بوده‌اند، اما پاره‌ای تفاوتها در نظر و عمل (و عمدتاً تفاوت آنها در «تشخیص موضوعات» و مصادیق)، همراه با برخی علل و اسباب دیگر (همچون دسیسه‌گری و اختلاف‌افکنی حساب شده عوامل نفوذی و مزدور بیگانه)، آنان را به دو دسته بزرگ «مشروطه خواه» (شامل آخوند خراسانی، میرزای نائینی، حاج آقا نورالله صفهانی، سید عبدالحسین لاری) و «مشروع خواه» (شامل حاج شیخ فضل الله نوری، حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی، ملا محمد آملی) تقسیم کرده و سبب شده است برخی از آنان (در دوران موسوم به مشروطه اول و استبداد صغیر) رویاروی برخی دیگر قرار گیرند یا قرار داده شوند. احتوای کتاب بر شرح حال و بررسی افکار عالمان یادشده، خواننده را طبعاً با گرایشها و جهت‌گیری‌های فکری و سیاسی متنوع عالمان دست اندرکار در جنبش مشروطیت آشنا می‌سازد و به او امکان می‌دهد که بر خلاف القائات رایج در تواریخ مشروطه، به «اتحاد» و «اشتراک» علمای مشروطه خواه و مشروع خواه در دیدگاه‌های کلی و اهداف کلان (ملی - اسلامی) خویش پی برد.

عناوین مقالات و نویسندگان آنها در این مجموعه از قرار زیر است:



به کوشش مظفر شاهی

در این بخش به معرفی نسبتاً تفصیلی و تحلیلی ۲ کتاب مرتبط با موضوع مشروطه و آخوند خراسانی می‌پردازیم و سپس فهرست تعدادی از منابع و مآخذ مربوط به این موضوع معرفی می‌شود:

تازه‌های نشر

انتشار

«تاریخ معاصر ایران»

چهل و چهارمین فصلنامه «تاریخ معاصر ایران» منتشر شد

در این شماره مقالات متعدد و اسناد متنوعی عرضه شده، که از آن جمله است:

داستان عضوپذیری حزب رستاخیز / مظفر شاهی
مناسبات سیاسی علمای شیعه با سلاطین و دیدگاه‌های امام خمینی ره / علی ابوالحسنی (منذر)
آسیب‌شناسی فرهنگی - اجتماعی جامعه ایران در عصر مشروطه / عبدالمهدی رجایی
تمبر شیر و خورشید مشروطه / مرجان رامی
گفتگو با جواد تبریزی استاندار پیشین خلیج فارس و جزایر دنیا در عمان

اسنادی از والی گری مصدق در آذربایجان / جلال فرهمند
گزارش هشتمین نشست بررسی مطبوعات ایران با موضوع: ملی شدن نفت و ریشه‌یابی واقعی
۲۸ مرداد

آموزه

نویسنده: مجموعه مقالات اندیشمندان
ناشر: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره - قم
تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۲
قطع: وزیری، ۴۰۸ صفحه

آموزه، گاهنامه‌ای است که در سالهای اخیر، توسط گروه تاریخ و اندیشه معاصر (وابسته به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره - قم) منتشر می‌شود و شماره‌های نخستین آن، از جمله کتاب حاضر، مهر «نظارت علمی» جناب دکتر موسی نجفی را بر پیشانی دارد.

جلد (یا کتاب) سوم آموزه، به بررسی مواضع فکری و عملی چند تن از عالمان بزرگ، صاحب نفوذ و مؤثر در روند انقلاب مشروطیت می‌پردازد که هر چند، همگی در صنف روحانیت جای داشته و عمیقاً دلبسته اسلام و

فهرست منابع مطالعاتی پیرامون مشروطه و آخوند خراسانی

- آخوند ملامحمد کاظم خراسانی در پیشبرد نهضت مشروطیت، تهران، هفت، ۱۳۷۸.
- ✓ زندگی‌نامه، افکار و مبارزات آخوند محمدکاظم خراسانی، تهران، قلم، ۱۳۸۲.
- ✓ محمدتقی آیت‌اللهی، ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ✓ محمدعلی حبیب‌آبادی، مکارم‌الآثار، ج ۴ و ۶، اصفهان، مخطوطات، ۱۳۶۴.
- ✓ علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۱ و ۲، تهران، بنیاد فرهنگی امام‌رضا، ۱۳۶۰.
- ✓ رسول جعفریان، بررسی و تحقیق در جنبش مشروطیت، تهران، توس، ۱۳۶۹.
- ✓ عباسعلی عمید زنجانی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران، کتاب سیاسی، ۱۳۶۷.
- ✓ مصطفی بروجردی، نخستین فریادگرمشروع در بیداد مشروطه، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲.

- ✓ اندیشه سبز، زندگی سرخ؛ زمان و زندگی شیخ فضل‌الله نوری، علی ابوالحسنی (منذر)، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۸۵.
- ✓ کارنامه شیخ فضل‌الله نوری؛ پرسش‌ها و پاسخ‌ها، علی ابوالحسنی (منذر)، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۸۵.
- ✓ اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله صفهانی، دکتر موسی نجفی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۸۴.
- ✓ دیدبان، بیدار؛ دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی و فرهنگی شیخ فضل‌الله نوری، علی ابوالحسنی (منذر)، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۸۵.
- ✓ تعامل دیانت و سیاست در ایران، دکتر موسی نجفی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۷۸.
- ✓ عبدالحسین مجید کفایی، مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی، چاپ اول، تهران، زوار، ۱۳۵۹.
- ✓ محمدرضا سماک امانی، آخوند خراسانی، آفتاب نیمه‌شب، چاپ اول، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
- ✓ نجفی قوچانی، برگی از تاریخ معاصر؛ پیرامون شخصیت و نقش

یازده کتاب نخست (که حاوی مباحث مربوط به مشروطیت است) به ترتیب، مطالب سودمندی در حوزه‌های گوناگون: «روش پژوهش و نقد متون»، «گزارش و تحلیل حوادث» و بررسی «اندیشه سیاسی» رهبران مشروطه را دربردارد. مطالعه این آثار را به خوانندگان عزیز توصیه می‌کنیم:

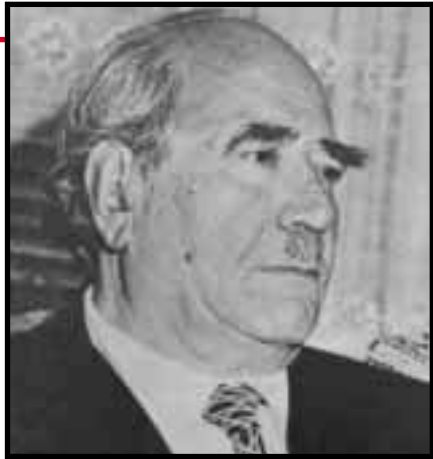
✓ جریان‌شناسی تاریخ نگاری‌ها در ایران معاصر، ابوالفضل شکوری، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، قم ۱۳۷۱.

- ✓ شیخ فضل‌الله نوری و مکتب تاریخ نگاری مشروطه، علی ابوالحسنی (منذر)، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۸۵.
- ✓ آموزه مجموعه مقالات، کتاب چهارم: جریان‌شناسی تاریخ نگاری مشروطیت، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، تابستان ۱۳۸۳.
- ✓ فراز و فرود مشروطه، سید مصطفی تقوی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۸۴.
- ✓ بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، رسول جعفریان، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۷۸.
- ✓ آموزه، همان، کتاب سوم: حیات و اندیشه سیاسی عالمان عصر مشروطه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۲.



در این شماره از میان انبوه مناسبت‌های مرداد ماه ۴ واقعه را برگزیده و مورد توجه قرار داده‌ایم.

در گذشت استاد محیط طباطبایی



استاد سید محمد محیط طباطبایی در ۲۶ خرداد ۱۳۸۱ / ۹ ربیع الاول ۱۳۲۰ ق. در زواره متولد شد. ابتدا ۷ سال (۱۲۸۷ - ۱۲۹۴ ش) در مکتب‌خانه حاج حسن در زواره تحصیل کرد سپس به مدرسه لطفعلی خان ترشیزی در همان شهر رفت. در سال‌های ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ در مدرسه کاسه‌گران تحصیلاتش را ادامه داد.

سال ۱۳۰۱ ش به زواره بازگشت و در مدرسه ابتدایی سادات به تدریس پرداخت و سال بعد برای ادامه تحصیل در دارالفنون به تهران رفت و سپس به مدرسه حقوق وارد شد و در سال ۱۳۰۵ به خدمت وزارت معارف درآمد.

سال ۱۳۲۶ بار دیگر به انتشار مجله محیط پرداخت که چند سالی بود به تعطیلی گراییده بود. طی سال‌های ۱۳۲۴ - ۱۳۲۸ ش رایزن فرهنگی ایران در هند، عراق، سوریه و لبنان را بر عهده داشت. سال ۱۳۲۷ بازنشسته شد و طی سال‌های ۱۳۲۸، ۱۳۵۷ سرپرست برنامه‌های موسوم به مرزهای دانش بود که از رادیو ایران پخش می‌شد. در سال ۱۳۵۵ دانشگاه ملی

منابع:

محیط ادب. مجموعه سی گفتار به پاس ۵۰ سال تحقیقات و مطالعات سیدمحمد محیط طباطبایی. به کوشش حبیب یغمایی و دیگران. مجله محیط به کوشش فرید قاسمی. تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. فرید قاسمی. تاریخ روزنامه‌نگاری ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.



تولد عباس اقبال آشتیانی

عباس اقبال آشتیانی از بنیانگذاران شیوه نوین و علمی تاریخ‌نگاری در ایران در ۲۴ مرداد ۱۳۱۴/۱۲۷۵ ق در خانواده‌ای پیشه‌ور و فقیر در شهر آشتیان به دنیا آمد. دوران کودکی و نوجوانی او به کار یدی و درودگری گذشت. او که از این دوران پرمحنت باحسرت و افسوس یاد می‌کند. تقریباً خیلی دیر و در سن ۱۴ سالگی تحصیلات خود را در مکتب‌خانه آغاز کرد و همزمان به کار و فعالیت درودگری ادامه داد و پس از مدتی تحصیل فشرده و پرحمت موفق شد راهی به دارالفنون پیدا کرده و دوره متوسطه تحصیلات خود را در آن سپری کند. وی که نسبت به همگان خود از سطح علمی و فعالیت درسی بیشتر و بالاتری برخوردار بود. پس از پایان تحصیلات متوسطه به معاونت کتابخانه معارف که در همان مدرسه دارالفنون بنیان گشته بود. منصوب شد و همزمان با آن در دارالفنون به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخت و بتدریج در دیگر مدارس مشهور و معروف آن روزگار تهران نظیر دارالعلمین، مدرسه سیاسی و مدرسه نظام به تدریس دروس زبان فارسی، تاریخ و جغرافیا پرداخت و شاگردان بسیاری را تربیت نمود و بارجال سیاسی، علمی و فرهنگی دوستی نزدیکی پیدا کرد. سال ۱۳۰۴ با سمت منشی هیات نظامی ایران به پاریس رفت و همزمان در دانشگاه سوربن ادامه تحصیل داد و در رشته ادبیات لیسانس گرفت. نیز همراه با رشید یاسمی، ملک الشعراء بهار و سعید نفیسی مجله دانشکده را چاپ و منتشر می‌کردند و زمانی هم در انتشار مجله فروغ تربیت با محمدعلی فروغی، ابوالحسن فروغی، غلامحسین رهنما و عبدالعظیم قریب همکاری داشت. این همکاری‌ها شهرت علمی و ادبی اقبال را گسترش بیشتری داد. هنگام اقامت در پاریس با علامه محمد قزوینی روابط نزدیکی پیدا کرد و این خود در بالندگی باز هم بیشتر علمی اقبال سخت موثر افتاد. اقبال پس از بازگشت از اروپا به استادی دانشگاه تهران و نیز عضو پیوسته فرهنگستان ایران برگزیده شد. سال ۱۳۲۴ مجله یادگار را در عرصه تاریخ و ادبیات فارسی منتشر ساخت و آن را تا ۵ سال پیاپی منتشر نمود. اقبال با همکاری حسن پیرنیا و تقی‌زاده طرح تدوین یک دوره کامل تاریخ ایران را فراهم کرد که ناتمام ماند.

اقبال کتاب‌های مختلفی دارد که تاریخ مغول در ایران از آن جمله است. همچنین وی حدود ۲۸۰ مقاله مختلف تاریخی و تحقیقی و ادبی در مسائل مختلف ایران به رشته تحریر در آورد که در نشریات مختلف به چاپ رسید.

عباس اقبال در سال ۱۳۲۸ ش نماینده فرهنگی ایران در کشورهای ترکیه و ایتالیا شد و تا هنگام مرگ در شهر رم در ۲۱ بهمن ۱۳۳۴ همین سمت را عهده‌دار بود. جنازه اقبال از رم به تهران انتقال یافت و در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهرری به خاک سپرده شد.

منبع:

زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی استاد توانا و مورخ برجسته عباس اقبال آشتیانی. چاپ اول. تهران. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. اردیبهشت ۱۳۸۴. صص ۱۳ - ۹۶.

کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه فراری



حداقل از اوایل سال ۱۳۳۲ با هدف تأمین منافع نامشروع بریتانیا و آمریکا در ایران طراحی شد و همزمان با گسترش اختلافات و بحران اقتصادی، دولت دکتر مصدق با نوعی بلاتکلیفی و بی‌برنامگی مواجه گردید و آنچه او در واپسین روزهای مردادماه ۱۳۳۲ کودتاگران و عوامل داخلی آنان در دربار، ارتش و حکومت که مجموعاً توسط یکی از افسران سیا به نام کریمت روزولت رهبری می‌شدند، کودتا را بدون سروصدا به اجرا درآوردند. در نخستین اقدام، سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی ماموریت یافت در نخستین دقایق پس از نیمه‌شب ۲۴ مرداد فرمان شاه مبنی بر عزل مصدق از نخست‌وزیری را تسلیم او کند و با دستگیری مصدق و وزرای دولت و برخی فرماندهان نظامی و چند اقدام دیگر که البته با اعلام نخست‌وزیری سپهبد فضل‌الله زاهدی نیز مقارن می‌شد. به عمر دولت مصدق پایان دهند. اما این طرح با شکست روبه‌رو شد و به‌دنبال اعلام خبر شکست کودتا در صبح روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، شاه که به اتفاق ثریا در کلاردشت به‌سر می‌برد به سرعت راهی رامسر شد و از آنجا با هواپیمایی دوموتور هراسان به بغداد فرار کرد و ضمن این که نشریات و برخی رجال دولت مصدق حملات و انتقادات تند را متوجه او کرده بودند. پس از دو روز بغداد را به مقصد رم پایتخت ایتالیا ترک کرد و در حالی که دوران سخت و پردلهرای را در رم سپری می‌کرد در کمال ناباوری در بعدازظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مطلع شد که کودتا به عمر دولت مصدق پایان داده است.

بدین ترتیب در صبح روز یکشنبه ۱ شهریور ۱۳۳۲ شاه و ثریا با هواپیمایی هلندی وارد تهران شدند.

شاه در اولین ملاقاتش با روزولت طراح و مجری کودتا تصریح کرد که: «من تاج و تخرم را مدیون خداوند، ملت، ارتشم و شخص شما [روزولت] هستم»^۱ و روزولت در پاسخ به شاه اطمینان داد که در قبال این خدمت، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها جز تشکری مختصر چیز دیگری از او نمی‌خواهند و ادامه داد که: «آنچه ما انجام داده‌ایم در جهت منافع کلی و مشترک کمان بود و نتیجه آن بهترین پاداش ما است»^۲.

پانویس‌ها:

۱. غلامرضا نجانی. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. چاپ پنجم. تهران. شرکت سهامی انتشار. ۱۳۶۸. صص ۴۷۱، ۲۰۰. همان. صص ۴۷۴.

مرگ محمدرضا پهلوی

برداشت:

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سرعت در راستای پشتیبانی آمریکا و انگلستان به سرکوب شدید مخالفان سیاسی پرداخت و از آغازین سال‌های دهه ۱۳۴۰ با طرح و اجرای اصلاحات آمریکایی موسوم به انقلاب سفید، قیام علما و مردم را به خاک و خون کشید.

در حالی که مخالفان سیاسی - مذهبی حکومت طی سال‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بتدریج و مداوم بر مسند حاکمیت متشکل‌تر می‌شدند، شاه قهرآمیزتر از گذشته خواسته مخالفان و منتقدان را نادیده گرفته بیش از پیش به طرفداری از سیاست غرب و آمریکا تمایل نشان داد.

هنگامی که قهر انقلابی مردم ایران تحت رهبری آیت‌الله امام خمینی روند شتابان گرفت، مجموعه حکومت پهلوی و شخص شاه دیگر قدرت مقابله با مخالفان پر شمار خود را نیافت و شاه بناچار در ۲۶ دی ۱۳۵۷ از کشور گریخت. در ۲۲ بهمن ۵۷ پیروزی انقلاب اسلامی بر ۲۷ سال حکومت دیکتاتوری او مهر پایان نهاد.



محمدرضا پهلوی که از ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ بر ایران سلطنت و حکومت می‌کرد. پس از مدت‌ها در به دروی در خارج از کشور (از ۲۶ دی ۱۳۵۷) و در حالی که از بیماری حاد سرطان خون رنج می‌برد، در ۶ مرداد ۱۳۵۹ درگذشت و در مسجد الرفاعی قاهره در مصر به خاک سپرده شد.

او سال ۱۲۹۸ ش (قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) متولد شد. زمان ولایتعهدی وی در دوره حکومت دیکتاتورمآبانه رضاخان طی شد. تحصیلات وی در مدرسه نظام و کشور سوئیس بود.

پهلوی دوم در شرایط اشغال ایران از سوی متفقین و عزل رضاشاه از سلطنت، و با موافقت سه کشور شوروی، انگلستان و آمریکا بر جای پدر تکیه زد.

محمدرضا تا واپسین سال‌های دهه ۲۰ و نیز دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق از سوی دولت‌های وقت چندان مورد اعتراض قرار نمی‌گرفت. ولی مع‌ذک با حمایت‌های پیدا و پنهان کشورهای آمریکا و انگلستان گام‌هایی در بهره‌گیری از روش مستبدانه حکومت



به کوشش فرهاد قلی زاده

در کوران مبارزات مشروطه، مردم رنج‌های فراوان دیدند تا در پناه حاکمیت قانون بر مبنای شریعت، شاهد آزادی را در آغوش کشند ولی... با استقرار دیکتاتوری پهلوی همه چیز رنگ باخت و امید ملت به ناهمبندی گرایید و مفاهیم والایی که به خاطر آن جانفشانی‌ها شده بود، بزودی جنبه طنز یافت و کار یکاتوره‌های آن به مطبوعات راه پیدا کرد. در این بخش، دو طرح را از نشریات فردوسی و توفیق برگزیده‌ایم که بدون شرح، ملاحظه می‌فرمایید.

ما این تفنگ را برای دفاع از حق برداشته ایم

آقای میرودود سیدیونس، رئیس کتابخانه ملی تبریز به نقل از آقای قاسم تهرانی، فرزند مرحوم محمدصادق تهرانی که مخالف مشروطه خواهان بوده و در زمان جنگ تبریز نیز در محله مستبدین اقامت داشته می‌گفت: قراملک، یکی از دهاتی بود که در آن روزها در دست مجاهدین و یاران ستارخان بود. در آن ده زارعی بود به نام ایمانوردی که برای ما کار می‌کرد. یک روز، در بحبوحه جنگ‌های آزادیخواهان و مستبدین، ایمانوردی با ده دوازده الاغ به خانه ما آمد. همه از ورود او حیرت کردیم، زیرا ایمانوردی از مجاهدین و یاران ستارخان بود و اگر کسی او را در آن حدود می‌دید بدون تردید کشته می‌شد. با عجله ایمانوردی و الاغ‌هایش را به خانه آوردیم و در راه بستیم. بعد پدرم رو به او کرد و پرسید: ایمانوردی، مگر از جانت سیر شده‌ای که در یک چنین بلوا و آشوبی به این

محله آمده‌ای؟ ایمانوردی جواب داد: نه حاج آقا، از جانت سیر نشده‌ام؛ اما نمی‌توانستم حساب و کتاب شما را ندهم. از کجا معلوم است؟ شاید فردا در جنگ کشته شدم و آن وقت مدیون شما از این دنیا بروم. از این جواب، پدرم بیشتر دچار تعجب شد و گفت: اما ایمانوردی، می‌دانی که من با مشروطه‌خواهان میانه‌ای ندارم که هیچ، حتی از آنها بدم می‌آید. بنابراین تو می‌توانستی سهمیه اربابی مرا ندهی و آن را با یارانت بخوری؟ ایمانوردی خنده‌ای کرد و به ترکی جواب داد: حاج آقا، بیز بو تفنگی حق دن اوتر گوتورموشوق (حاج آقا، ما این تفنگ را برای دفاع از حق برداشته‌ایم، نه این که مال مردم را بخوریم).

مجله سپید و سیاه، شماره ۶۲۱، ۱۵ مرداد ۱۳۴۴

گنجینه

عواقب شلتاق کردن

فرهاد رستمی

پرده اول

جعفرقلی از پاریس برگشته، زبان فارسی را که در چهل سال فراگرفته بود در چهار ماه بالکل فراموش کرده، در عوض مثل بلبل فرانسه بلغور می‌کند. این خاصیت ممالک راقیه عالم است، انسان چنان تحت تاثیر فرهنگشان قرار می‌گیرد که هفت پشتش را فراموش می‌کند و از این که عمه‌اش هنوز شلیته می‌پوشد عرق شرم بر جبین می‌آورد. سکنه نکند خلیله، خیلی از فک و فامیل نامترقی و همولایتی‌های نامتمدن خوشش می‌آید کرور کرور هم برای دیدن او می‌آیند.

پرده دوم

دوربین زوم می‌کند روی ابروهای پاچه‌بزی جعفرقلی. برایش در مجمعه چای می‌آورند. ابروان را کره می‌کند و زهرخندی می‌زند که تمدن فرنگ را یدک می‌کشد و بر فرق همولایتی‌ها می‌کوبد و خیلی آمرانه و شمرده در حالی که سعی می‌کند لهجه نداشته باشد و «ر» را نزدیک به «ق» ادا کند می‌گوید: برای من کفی (coffee) بیاورید و کمی آب و یک عدد چنگال. دوربین می‌رود روی صورت همولایتی‌ها. در هر صورت فقط یک جفت چشم دیده می‌شود.

پرده سوم

جعفرقلی به همراه عده‌ای از دوستان انتلکتوتل که البته همگی بیشتر از او در فرنگ حضور داشته‌اند (برخی چهار ماه و ده روز و برخی حتی تا پنج، شش ماه) می‌خواهند چریده‌ای برپا کنند تا مردم را بیگانه‌اند که در فرانسه شاه را کشته‌اند. «ای مردم از قاتلان لویی شانزدهم یاد بگیرید. شما باید رولسیون» = انقلاب [کنید وگرنه کنستی توسیون] = مشروطه حاصل نخواهد شد.

پرده چهارم

مجلس را بمباردمان می‌کنند. جعفرخان به سفارت انگلیس پناه برده. قزاقان تیر و تخته مجلس را که هیچ، خاک آن را هم به توبره کشیده‌اند.

پرده پنجم

سی سال بعد جعفر قلی‌خان با یک دوبیتی به تندروی نسل خودش اعتراف می‌کند. یکی مشروطه خواهی اندرین دشت همه شلتاق می‌کرد و همی گشت به پیری او همی گفت؛ ای دریغا جوانی هم بهاری بود و بگذشت

سایت «ایام ۲۹»

نویسندگان ایام ۲۹ (ویژه بهائیت)، پرونده‌های حرف‌چینی شده و PDF مطالب آن شماره را در این پایگاه قرار داده و به شیوات وارده پاسخ می‌دهند:

www.ayam29.com

«انالخر» گوید این سردار منصور!

سردار منصور در آغاز مشروطیت و زمان سلطنت محمدعلی شاه از مشروطه‌خواهان بود؛ ولی بعدا تغییر موضع داد و حتی در کابینه میرزا حسن خان وثوق الدوله که قرارداد ننگین ۱۹۱۹ را با انگلیس امضا کرد، وزیر جنگ بود. وی از فهم و سواد زیادی برخوردار نبود. عبدالله مستوفی درباره او چنین می‌نویسد:

روزی سردار منصور به دیدار یکی از سفرای خارجی می‌رود و سفیر، پسر ۸ ساله خود را به او معرفی می‌کند. پسرک در ضمن صحبت، علاقه خود را به داشتن الاغی که آن را در باغ سفارت سوار شده، تفریح نماید اظهار می‌دارد. سردار منصور وقتی که به منزل برمی‌گردد، الاغی را که در طویله داشته است همراه نامه‌ای دوستانه برای سفیر می‌فرستد. مضمون نامه او به قرار ذیل بوده:

بعدالعنوان، امروز که در خدمت بودم آقا زاده اظهار علاقه به داشتن الاغی فرمودند؛ لذا یک راس الاغ با زین و برگ برای ایشان فرستادم تا همیشه مرا در نظر داشته، فراموش نفرمایند!

یکی از شاعران که از پشتیبانی انگلیس از فتح‌الله خان آگاه بود و از این نظر نسبت به او خشمگین بود، پس از شنیدن این واقعه این شعر را در وصف او سرود:

«انالحق» گفت منصورى سردار «انالخر» گوید این سردار منصور!

عبدالله مستوفی، زندگانی من، ص ۱۸۳

مدحی می‌گفت و پولی می‌گرفت

تویسرکانی، از روزنامه‌نگاران دوران نخست‌وزیری قوام‌السلطنه در خاطرات خود می‌نویسد:

عبدالله عزت‌پور مدیر روزنامه «آزادگان» از طرفداران قوام‌السلطنه بود که مدحی می‌گفت و پولی می‌گرفت. در ۱۴ مرداد سال ۱۳۲۵ شمسی، شماره‌ای مخصوص، به مناسبت جشن مشروطیت چاپ کرده بود که در صفحه اول، عکس بزرگی از قوام‌السلطنه به عنوان مؤسس مشروطیت ایران و در صفحات بعد نیز عکس‌ها و ستایش‌هایی از «جناب اشرف» چاپ کرده بود که چگونه مشروطیت را به وجود آورد!! من (تویسرکانی) به او گفتم: این چه اشتباه کاری (مغلطه) است؟ قوام‌السلطنه (منشی و رئیس دفتر) عین‌الدوله و در صف مستبدان بود.

با خنده گفت: کاری نداشته باش! آقا (قوام‌السلطنه) خواند و خیلی خوشش آمد. او گفت که [در انقلاب مشروطیت] یکی دو نفر دیگر مثل ستارخان و باقرخان هم با ما بودند. خوب بود اسمی هم از آنها ذکر می‌کردید!!

مجله خاطرات وحید، شماره ۲۹، اسفند ۱۳۵۲.